



مرد ایده‌آل

مؤثرترین راهکارهای محبوبیت
در میان زنان زندگی

رابرت الکس جانسون
ترجمه‌ی سیمین موحد

مرد ایده‌آل

مؤثرترین راه‌کارهای محبوب بودن در میان زنان زندگی

نویسنده: رابرت ا. جانسون

مترجم: سیمین موحد

بنیاد فرهنگ زندگی

مقدمه: زن بودن نیاز مرد شدن

رابطه مرد با زن و نیز با زنانگی خودش در طول تاریخ به وسیله، آداب و رسوم و قراردادهای اجتماعی تنظیم و برقرار شده است. اما اخیراً مردان توانسته‌اند توانایی و تصمیم‌گیری‌های شخصی خود را افزایش دهند که این خود گامی بزرگ در عرصه تکامل است. این تصمیم‌گیری و آزادی همان قدر جدید است که خود دنیای معاصر. در نتیجه این توانایی و تصمیم‌گیری نیاز به آگاهی مناسب خود دارد که پیش از این هرگز تجربه نشده است. زیرا راه‌هایی که برای مرد بدوی ثابت و مطمئن بوده است برای مرد امروزی نامطمئن و بی‌ثبات است. تا آن اندازه که انتخاب‌های متعددی را پیش‌روی آن‌ها قرار داده است. این انتخاب‌ها آن قدر زیادند که باعث گیجی شده‌اند.

در قدیم، مرد با راهنمایی والدینش ازدواج می‌کرد و زندگی خانوادگی کاملاً سنتی و کلیشه‌ای داشت و به‌ندرت ممکن بود که به آزادی در این انتخاب فکر کند. اگر از مردان جوامع سنتی بخواهید که حدود آزادی‌شان را درباره انتخاب همسر و چگونگی ازدواج بیان کنند، خواهید دید که آزادی آن‌ها همان اندازه است، که آزادی دارند، از نیروی جاذبه زمین بهره‌مند شوند. در واقع مردان جوامع سنتی هیچ‌گونه آزادی در مورد انتخاب همسر و تعیین نوع ازدواج نداشتند. من حتی یک هندوی سنتی را نمی‌شناسم که رضایت خود از ازدواجش یا حتی سعادتش در این زمینه را مورد سؤال قرار بدهد. چنین پرسش‌هایی به‌ندرت در جوامع سنتی مطرح می‌شود. تکامل منتظر عصر ما شد تا آزادی رابطه را ابداع کند. از آنجا که مرد امروزی آرمان آزادی را به چنگ آورده، برای اجتناب از دام‌های قدرتمند و معمول در روابط امروزی ما، باید بینشی به همان قدرت داشته باشد، تا در این دام‌ها نیافتد.

در هر صورت مردان کمی، توانایی درک اهمیت زنانگی در زندگی درونی و بیرونی خود را دارند. تقریباً تمام احساس ارزش، امنیت، شادی، رضایت، تعلق و سعادت مرد از طبیعت زنانه درونش ناشی می‌شود. اگر خداوند زن و مرد را آفرید و قدرت یکسان به آن‌ها داد (من دوست دارم واژه مهم **دنده** در داستان خلقت حوا در **سفر پیدایش** را به‌عنوان «پهلوی» یا «نیمه» ترجمه کنم^۱)، نیمه ظریف و لطیفی که قلمرو زنانگی را تشکیل

می‌دهد به اندازه قلمرو مردانگی قدرتمند است. معمولاً مردان باتکبر تمام فکر می‌کنند که قدرت، دارایی و تسلط است که برایشان سعادت به‌بار می‌آورد. اما این‌طور نیست. سعادت یعنی زنانگی وجود مرد، یعنی کیفیتی احساسی که معمولاً مرد برای کشف آن باید تلاش کند.

بدون مردانگی خوب، مرد در واقع ضعیف، ناکارآمد و بی‌مصرف می‌ماند، اما این زنانگی است که منبع قدرت و معنا و ارزش اوست. او برای یافتن این کیفیت کمیاب باید به درون و بیرون نگاه کند، آن‌گاه هم زنانگی درونی و هم زنانگی بیرونی را با جستجوی خویش خواهد یافت. درک وجوه درونی زنانگی مرد برای او دشوار است زیرا ما در فرهنگی زندگی می‌کنیم که مهارتی در بررسی دقیق این چیزها وجود ندارد. تشخیص وجوه بیرونی زنانگی – یعنی مادرزن، خواهر و دختر مرد – به مراتب آسان‌تر است.

فرهنگ پدرسالار ما بر پایه الگویی بنا شده که یکی از پیشرفته‌ترین تمدن‌های تاریخ بشر را پدید آورده است. علوم، سطح بالای زندگی مادی، امکانات وسیع، ارتباطات، چشم‌انداز وسیع ما در قرن بیستم، همگی به قیمت بی‌توجهی به توانایی دیگران یعنی «احساس کردن» به‌دست آمده است. در جامعه‌ای که تا این حد عقلانیت و تجرید را پرستش می‌کند،

جایی برای احساسات نیست. برای پیشبرد اهداف علمی، خونسردی و عینی‌گرایی مطلق ضروری است. واژه مجرد یا **انتزاعی**^۲ از ریشه یونانی «دور شدن از»^۳ و «ایستادن»^۴ می‌آید. ما برای ایجاد رابطه انتزاعی با چیزی، باید کمی از آن دور شویم و کنار بایستیم و این کنار ایستادن بلافاصله به کارکرد احساسات صدمه می‌زند. به زبان ساده‌تر، اگر به احساسات‌مان گوش کنیم نمی‌توانیم وظایف جدی و منضبط را، که دنیای امروزی برای پیشرفت از ما مطالبه می‌کند انجام دهیم. زیرا دنیای سرد مجردات جایی برای دنیای گرم احساسات ندارد. هر زنی از این عدم‌احساس مرد زندگی‌اش رنج می‌برد چه مرد درونی و چه مرد بیرونی – و شکایتش از یک جانبه بودن زندگی امروزی اساساً گنگ و بی‌صداست. وقتی مردان در مکتب هنرهای تجرید و عقلانیت امروز آموزش می‌بینند عاری از احساسات می‌شوند.

سانسکریت زبان بسیار پراحساسی است که پایه بیشتر زبان‌های شرق هند را تشکیل می‌دهد. این زبان نودوشش واژه برای عشق دارد. **زبان فارسی کهن هشتاد واژه برای عشق دارد. زبان یونانی سه تا، و ما فقط یک واژه برای عشق داریم.** **زبان اسکیموها سی واژه برای برف دارد زیرا برف عنصر حیاتی زندگی‌شان است.** اگر ما سی واژه برای رابطه داشتیم، بهتر می‌توانستیم این بعد مهم زندگی‌مان را بررسی کنیم.

مسئله این مدرک مهمی است که نشان می‌دهد احساسات و رابطه، کارکردهای پست‌تری در جامعه ما دارند. عدم‌وجود واژه برای هر موضوعی به معنی عدم‌علاقه به آن موضوع است. ما هواپیماهای بوئینگ ۷۴۷ شگفت‌انگیز و ژنراتورهای هسته‌ای ساختیم اما روابط خوب و زندگی زناشویی خوبی بنا نکردیم. ما به‌شدت در معرض این خطر هستیم که **دنیای جدید** شگفتی‌های مکانیکی‌مان در اثر کیفیت ضعیف احساساتی که همراهش است واژگون شود.

براساس شخصیت‌های زنانه رؤیاهای مردان، به یک نظر می‌توان گفت که او چه رابطه‌ای با سعادت و احساس خوشبختی در زندگی‌اش دارد. اگر زنان در رؤیاهایش شاد و مهربان باشند، سعادت‌مند خواهد بود. اگر مریض، ضعیف یا خشمگین باشند، احساس خوشبختی نخواهد کرد. من هیچ عنصر دیگری را نمی‌شناسم که تا این حد به سعادت مرد ربط داشته باشند.

زمانی دکتر یونگ تعدادی از رؤیاهای مرد بسیار بااستعدادی را برای شاگردانش تحلیل کرد. در یکی از رؤیاها، زنی وارد اتاق شده و دست‌هایش را روی سرش گذاشت و ناله کرد و رفت. دکتر یونگ درباره مردی که رؤیا را دیده بود گفت: «حالا متوجه قضیه می‌شود!». اگر زن درونی مرد ناراضی باشد و ترکش کند، اوضاع زندگی عاطفی مرد وخیم‌تر شده و حس ارزشمند بودنش کم می‌شود. در شعر حماسی بزرگ هندوها یعنی ماهابهاراتا، لحظه وحشتناکی هست که شاه به شاکتی (تجسم اصل زنانه کیهان) توهین می‌کند. پاسخ شاکتی این است که هفت دروازه بدنش را می‌بندد، نفسش را حبس کرده و از بالای سرش بیرون می‌فرستد و به عالم بی‌شکلی که از آن آمده باز می‌گردد. با از دست رفتن اصل زنانه، همه عناصر مردانه کل قلمرو پادشاهی دچار محرومیت و خشکسالی می‌شوند و در وضعیت سوگواری قرار می‌گیرد. مردی که شاکتی‌اش به علت توهینی که به او شده ترکش کرده، مردی غمگین است.

بنابراین تماس خوب با زن درون، برقراری رابطه خوب با زنان بیرونی زندگی مرد را بسیار راحت‌تر می‌کند. ما سرانجام باید بپذیریم که از عمیق‌ترین وجه زنانگی حرف می‌زنیم، وجهی که نمی‌توان آن را به درونی و بیرونی تقسیم کرد. اما تا زمانی که حق این وحدت را کسب نکرده‌ایم بهتر است تمایز دقیقی بین درونی و بیرونی قائل شویم. گوته در شاهکارش یعنی فاوست، این درام بزرگ را با این عبارت به پایان می‌رساند: «زنانگی ابدی» ما را به پیش می‌راند. این دیدگاه مرد

بالغی است که حق برخورداری از دیدگاه یکپارچه از زنانگی را کسب کرده است. بهای این بلوغ، یک عمر کار درونی بسیار آگاهانه از جانب گوته بود. بهترین شرح سفر بزرگ روحی گوته را در زندگینامه او می‌توان خواند. او در آنجا گام‌هایی را که برای برخورد با زنان واقعی زندگی‌اش و طبیعت زنانه درونی‌اش برداشته است شرح می‌دهد. این شرح زندگی مرد امروزی به زبان معاصر برای هدایت ماست. ما می‌توانیم از تعالیم گوته در حوزه این هنر سپاسگزار باشیم.

واضح است که زنانگی، رنگ و روح و لذت زندگی مرد است. بدون زنانگی، مرد حرمان‌زده و بی‌جان است. زنانگی به‌مفهوم زندگی است. شکل‌های بسیاری برای رابطه برقرار کردن با اصل حیات وجود دارد، که پایه و اساس همه آن‌ها زنانگی است.

در زبان ما واژه‌های بسیاری هست مثل **رستگاری و رهایی** که عزت و احترام بسیار دارند اما من می‌خواهم واژه جدیدی اضافه کنم که برای مرد امروزی به همان اندازه ضروری است که برای مرد بدوی؛ واژه **تفکیک‌سازی** یا هنر وضوح و روشن کردن چیزها. اگر کسی همه مواد مختلف موجود در آشپزخانه مثل نمک، فلفل، شکر، سرکه، ادویه‌ها و غیره را با هم مخلوط کند ترکیبی به‌دست می‌آید که مطلقاً نمی‌تواند با آن آشپزی کند. اگر کارگری همه ابزار کارش را از تیز و کند تا خیس و خشک در کیسه‌ای بریزد و روی هم تلنبار کند نمی‌تواند درست کار کند. به لحاظ روانشناسی، عدم تفکیک و عدم وضوح نیز همین مشکل را در زندگی زنانه مرد به‌وجود می‌آورد. من هیچ عنصری را نمی‌شناسم که به اندازه نگرش ما نسبت به زنانگی احتیاج به تفکیک و تمایز داشته باشد. اگر مردی دفتر کارش را همان‌طور بی‌نظم و بدون ترتیب اداره کند که معمولاً زندگی درونی‌اش را اداره می‌کند، ظرف یک ماه ورشکسته خواهد شد. عجیب نیست که فرهنگ ما درست به همین دلیل در حوزه روابط اساساً ورشکسته است.

تفکیک دنیای زنانه بسیار دشوار است زیرا طبیعتش پراکنده است و در برابر نظم و شکل‌پذیری مقاومت می‌کند. وظیفه زنانگی محو کردن لبه‌های شکل مردانه و آوردن نرمی و نسبیت است. زنانگی یعنی گرما و خشنودی، اما فقط در صورتی که در شکل و نظم مردانه محصور شود و در امان نگه داشته شود.

اگر مردی عقده مادرش را با زنش مخلوط کند اوضاع خانه آشفته می‌شود. اگر مفهوم آنیما و دختر را یکی بگیرد، عمیقاً به دخترش ضربه می‌زند. اگر نتواند فرق بین زن و دختر را بفهمد، تراژدی دیگری رخ می‌دهد. هر یک از این جوانب زنانگی به خودی خود سالم و مقدس‌اند، اما اگر با هم مخلوط شوند جوشانده سمی و مرگباری می‌سازند. بسیاری از مردان تنها نگرش گیج و مبهمی نسبت به زنانگی دارند. از چنین مخلوط نامقدسی هیچ چیزی جز مشکل و ناراحتی نمی‌تواند به وجود بیاید.

در ایام قدیم، سنت و قانون، این عناصر را به درستی از هم جدا و مشخص کرده بود. برای انجام دادن هر کاری در زندگی راه درستی وجود داشت. معمولاً مرد برای تصمیم‌گیری در حوزه زنانه به زنش وابسته بود و زن کارهای مردانه را به او می‌سپرد. خیلی چیزها درباره این طرز زندگی می‌توان گفت اما تکامل باعث شده تا ما از این راه حل ساده بگذریم. حالا مرد خواهان آزادی در دنیای درونی‌اش است و مخصوصاً این روزها زنان هم خودمختاری مردانگی خودشان را می‌طلبند. دوره اقتدار قدیم بسر آمده است. زیرا در آن موقع آزادی کمتری وجود داشت اما امنیت بیشتر بود. اقتدار حاکم به زندگی ما شکل می‌بخشید و بیشتر تصمیمات را برایمان می‌گرفت. ما اقتدار را از کانون زندگی‌مان حذف کرده‌ایم و در نتیجه باید روی تفکیک و تمایزگذاری تکیه کنیم تا بتوانیم در دنیای امروزمان تصمیمات هوشمندانه بگیریم.

بخش یک: موهبت‌های عناصر زنانه

عناصری که خوشبختی مرد را در کار و زندگی تضمین می‌کند

بیایید نگاهی به اصل عناصر زنانه درونی و بیرونی که طبیعت زنانه مرد را تشکیل می‌دهند بیندازیم. بررسی دقیق این امر باعث می‌شود تا عناصر زنانه بیشتری در معرض نور قرار گیرند اما اینجا فقط عناصر اصلی مورد نظرمان هستند. بعد می‌توانیم از ترکیبات نامقدسی سخن بگوییم که اغلب اوقات وقتی مرد آن‌ها را روشن و تفکیک نشده نگه نمی‌دارد، به‌وجود می‌آیند. بیشتر رنج‌های زندگی مردان از این ترکیبات نامقدس ناشی می‌شود. این‌ها سمی و مہلک هستند.

شکل‌های اصلی زنانگی‌ای که مرد در زندگی‌اش تجربه می‌کند عبارت‌اند از مادر، عقده مادر، کهن‌الگوی مادر، خواهر، آنیما، زن، دختر، سوفیا یا زن دانا، هتیرا، دوستی و زنانگی به شکل اروتیک انسانی آنکه درواقع همه عناصر اصیل احساس، خرد و رابطه در زندگی مرد را شامل می‌شود. ما برخی از این وجوه زنانگی را به‌ترتیب بررسی می‌کنیم.

مادر (مردان از این دریچه زنان را می‌نگرند)

هر مردی، انسانی به نام مادر موجودی میرا با تمام خصایص، حالات، فضایل و نواقص خاص خود – دارد. مادر احتمالا قدرتمندترین شخصیت کل زندگی مرد است، زیرا مرد را به دنیا آورده، غذا داده و بزرگ کرده و به اندازه بسیاری نگرش او نسبت به زنان را تا پایان عمرش تعیین کرده است.

مرد در سال‌های اولیه زندگی به شدت به مادرش وابسته است تا اینکه بعداً خود را از مادر جدا می‌کند اما او تا پایان عمر «مامان» باقی می‌ماند. ممکن است مادر بزرگ‌ها یا مادران جانشین یا حتی نهادهایی به مثابه مادر نقش بزرگی در زندگی مرد ایفا کنند اما آن‌ها صرفاً جسم امتداد یافته آن موجود مؤنثی‌اند که مادرش بود.^۵ نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که مادر شخص خاص و بیرون از وجود مرد و یک انسان دیگر است اما ما در بررسی موضوع زنانگی باید بارها خاطرنشان کنیم که مادر به مثابه انسانی جدا و مجزا در «آنجاست»، یعنی بیرون از وجود مرد قرار دارد.

عقده مادر (مواظبش نباشید زندگی را می‌بازید)

بی‌شک عقده مادر دشوارترین چیزی است که هر مردی در زندگی‌اش با آن مواجه می‌شود. عقده مادر همان قابلیت پس‌رفت و عقب‌افتادگی ارتجاعی (علاقه و اشتیاق به برگشتن به مادر جسمانی و تحت مراقبت قرار گرفتن) وجود مرد است که سریع‌تر از هر عنصر دیگری در طول عمرش زندگی او را نابود می‌کند؛ زیرا تسلیم شدن مرد به عقده مادر به مفهوم شکست خوردن در نبرد زندگی است. عقده مادر، آرزوی مرد برای بازگشت و عقب‌گرد به دوران کودکی، مورد محبت و مراقبت قرار گرفتن، خزیدن در بستر و کشیدن ملافه روی سر خود و طفره رفتن از قبول هر مسئولیتی در زندگی است. این می‌تواند به صورت دمدمی مزاجی، دلسردی، فلج شدن یا صرفاً «خسته شدن» از همه چیز بروز کند.

در اسطوره‌شناسی غرب، عقده مادر به صورت اژدهایی بیان می‌شود که هر قهرمانی باید با آن روبه‌رو شود و مغلوبش کند. در اسطوره‌های قدیم و جدید داستان‌های وحشتناکی هست که قهرمان داستان مورد حمله اژدهای آتش‌بار قرار می‌گیرد و به سختی موفق به شکست دادنش می‌شود. دختری زیبا در انتظار آمدن قهرمان است، اما مرد فقط پس از

اینکه بر اژدها یا عقده مادر غالب شد می‌تواند به دختر برسد. اسطوره **جام مقدس** در فرهنگ غرب و داستان‌های مربوط به آرتور شاه همگی توصیفی عالی از مراحل جنگ با اژدها را آموزش می‌دهند.^۶

اولین موضوعی که مرد در روبه‌رو شدن با عقده مادر باید بداند این است که عقده مادر ربطی به مادر واقعی خود شخص ندارد. وقتی این بخش زندگی مرد نابالغ مورد توجه قرار می‌گیرد، او نمی‌داند با چه چیزی می‌جنگد و احتمالاً قضیه را به **مادر** واقعی خودش ربط می‌دهد. اما فقط دانستن اینکه کسی «آن بیرون» برایش مشکل درست نمی‌کند، یعنی آماده شدن برای نبرد درونی که تنها نبرد واقعی است. ماما یعنی انسان مجزایی «آن بیرون»، در حالی که عقده مادر مرد همیشه موضوعی درونی است. این نبرد با گرایش مرد برای رها کردن یا پناه گرفتن پشت هزاران بهانه‌ای که او می‌تواند به آن‌ها متوسل شود شتاب می‌گیرد و این خطر بزرگ عقده مادر است.

وقتی جوانی بتواند بگوید بیشتر وجودم آن مدرک دانشگاهی را می‌خواهد، بخش کوچکی از من فکر می‌کند این کار به کلی بی‌معنی است، یک قسمت متوسط وجودم فقط می‌خواهد فرار کند و با مسئله مواجه نشود و قسمت کوچکی هم می‌خواهد هر کاری را که دیگران می‌گویند درست است انجام بدهد، این یعنی دشوارترین بخش نبرد با اژدهاست که انجام داده است. اگر عقده مادر مرد جوانی (یعنی آن بخش وجودش که می‌خواهد فرار کند و با مسئله مواجه نشود) اقلیت انرژی‌اش را تشکیل دهد یعنی او رابطه خوبی با زندگی دارد. اگر عقده مادر مردی درصد بالاتری از انرژی‌اش را تشکیل دهد یعنی مرد باید کار درونی بیشتری انجام دهد تا انرژی‌هایش را متمرکز و سازنده کند. در هر حال، صداقت و وضوح است که مرد نابالغ را قادر می‌سازد تا بهترین انرژی‌هایش را تحت هدایت آگاهانه خویش قرار دهد و از بروز جنگ در زندگی درونی‌اش اجتناب کند.

رویدادی در زندگی خودم را به یاد می‌آورم که این نوع صداقت را در من ایجاد کرد و وادارم کرد تا پرسش‌هایی را از خودم بپرسم که بلافاصله جهت صحیح زندگی‌ام را روشن ساخت. من با پیروی از توصیه‌ها و راهنمایی‌های تست‌های آموزشی و والدینم در دانشکده مهندسی ثبت‌نام کردم. روزی یکی از استادانم به طرح‌های مهندسی‌ام نگاهی انداخت و با پرسشی ساده طوفانی از آشفتگی را در رابطه با حرفه آینده‌ام در ذهنم ایجاد کرد. او پرسید: «تو کار مهندسی را دوست داری؟» عقده مادر وجودم نمی‌توانست چنین پرسش مشخص و دقیقی را تاب بیاورد و حرفه رو به ظهور مهندسی‌ام در این فضای صداقت و راستی از بین رفت. به وضوح یادم است که روی پله‌ای سیمانی بیرون دفتر کار استادم نشستم. نبرد ارزدهایی که بلافاصله پس از طرح آن پرسش به راه افتاد عبارت بود از تصادم بین اطاعت کورکورانه از افراد مقتدر زندگی‌ام و علایق خودم برای حرفه‌ای که می‌خواستم در زندگی‌ام در پیش بگیرم. پاسخ به آن پرسش ساده با یک نه مستقیم باعث شد تا نکات بیشتری در زندگی‌ام روشن شود. وقتی توانستم به روشنی ببینم که عقده مادر درونم چیست یعنی پذیرش منفعلانه قدرت حاکم به منظور برخورداری از امنیت – و وقتی دیدم که شخصیت فردی خودم چگونه است، توانستم ببینم که واقعاً چه کسی هستم و حرفه حقیقی‌ام چه باید باشد.^۷ نیم ساعت بعد مرد بسیار پخته‌تری از روی آن پله سیمانی بلند شد.

این داستان شبیه روایت تصادم بین بخش درونی طبیعت من و دنیای بیرونی است. اما نبرد ارزدها همیشه بین نیروهای مترقی و مرتجع درون خویشتن است. دکتر یونگ معمولاً با انگشت روی میز می‌زد و می‌گفت: «[نبرد ارزدها] همیشه بر سر چه کسی است، نه چه چیزی». وقتی من در نبرد ارزدهای خودم فهمیدم چه کسی هستم، آن وقت روبه‌رو شدن با این موضوع که چه کاری لازم است نسبتاً آسان می‌شود.

رفتار نابخردانه و خودستایانه مرد جوان محصول ترس او از نبرد ارزدهای قریب الوقوعی است که پیش رویش قرار دارد. اگر او نبرد را «آنجا» یعنی بیرون از وجود خود ببیند، مضحک‌ترین کارها را برای حل آن در «آنجا» انجام خواهد داد. اما او پیش از هر پیشرفتی در «آنجا» باید در «اینجا»، یعنی در درون خود، مشکلش را حل کند. بیشتر مردان جوان نابالغ سوار بر اسبان روانشناسانه‌شان، به تاخت‌وتازی شجاعانه در «آنجا» دست می‌زنند، شکست می‌خورند (زیرا ارزدهای درون را مغلوب نکرده‌اند) و بعد باید با آن لحظه وحشتناک درون روبه‌رو شوند که ترازوی تعادل زندگی یا مرگ مرتب بالا و پایین می‌رود. این عقده مادر است که عنصر معامله‌گر مرگ در زندگی را تشکیل می‌دهد. این نبرد ارزدهای حقیقی است و اینجا در این سطح است که هر جوانی نیمه اول عمرش را می‌سازد یا از بین می‌برد. او فکر می‌کند با کسب موفقیت‌های بزرگ در «آنجا» مردانگی‌اش را ثابت می‌کند، اما نبرد ارزدهای حقیقی نبردی کاملاً درونی است. وقتی مرد در نبرد پیروز شد می‌تواند «آنجا» هم موفقیت کسب کند و چیزی به دنیا نشان بدهد یا ارزشش را ثابت کند. اما هیچ مقدار موفقیت در «آنجا» نمی‌تواند نبرد ارزدها را به انجام برساند و مردان زیادی در تمام سنین هستند که کارهای بزرگی انجام داده‌اند و ثروت عظیمی کسب کرده‌اند اما هنوز در برابر ارزدهای درون یا عقده مادر آسیب‌پذیرند.

ارنست همینگوی به نبردهای بیرونی بسیاری دست زد مثل گاو‌بازی در اسپانیا، انواع ماجراجویی‌ها در جنگ و در دریا – و براساس آن‌ها آثار ادبی بزرگی پدید آورد. اما او هرگز بر ارزدهای درون خود پیروز نشد و وقتی دوران جوانی‌اش بسر رسید و دیگر قدرتی در «آنجا» نداشت، با ارتکاب به خودکشی تسلیم عقده مادر شد. وقتی مردی پس از دوره نوجوانی هنوز لاف می‌زند و خودستایی می‌کند نشانه قطعی حل نشدن عقده مادر است. این علامت بدی برای مردان است که لاف‌زنی و خودستایی هنوز تا این حد نزد آنان که مدت‌هاست زمان کشتن ارزدهایشان سپری شده محبوب است. تعداد

بسیاری از مردان امروزی در حالی از مردانگی‌شان به شکل بیرونی‌اش داد سخن می‌دهند که نبرد اژدهای درونی‌شان را در خاموشی باخته‌اند. هر ساله هزاران کیلو وسایل ورزشی و صدها اتومبیل پرسرعت صرفاً برای بهبود و ارتقاء سیمای مردان به فروش می‌رسد، اما این‌ها جایگزین غم‌انگیز آن لحظه شگفت‌انگیز وحشتناکی هستند که مرد جوان اژدهایش را می‌کشد و از تمنای بازگشت به دوران وابستگی پسرانه‌اش و مورد مراقبت مادر قرار گرفتن آزاد می‌شود. تنها پاسخ مستقیم به پرسش مستقیم، یا یک تصمیم خوب بیشتر از تمام کارهایی که برای بهبود سیمای مرد انجام می‌شود مؤثر است و می‌تواند عقده مادر را از بین ببرد. اما با فرهنگی که قوی‌ترین نماد مردانگی‌اش تصویر گاوچران است چه کار می‌توانید بکنید؟ نیمی از واژه کاو بوی یا گاوچران یعنی کاو (گاو ماده) مؤنث است و نیم دیگر یعنی بوی (پسر) نابالغ است.^۸ چرا به جای کاوبوی، نمی‌گوییم بول‌مان^۹؟

نمونه بسیار تکان‌دهنده عقده مادر را در افسانه جام مقدس می‌توان یافت که گنجینه بزرگ تعالیم غرب درباره مرد شدن است. پارسيفال که قرار است قهرمان داستان شود و رؤیای جام مقدس را (که بعداً در بحث ما نماد بزرگ کهن‌الگوی مادر خواهد بود) ببیند، پسر، بی‌پدر، زنی است که مصمم است او را از دنبال کردن راه بی‌معنای شوالیه‌گری منع کند زیرا این راه قبلاً باعث مرگ شوهر و پسران دیگرش شده است. وقتی پارسيفال اعلام می‌کند که می‌خواهد راه پدرش را ادامه دهد و شوالیه شود، مادر لباس یک‌تکه‌ای برای او می‌دوزد. این لباس دست‌دوز درواقع عقده مادر پارسيفال به شکل نمادین و اسطوره‌ای آن است.

هر مرد جوانی، درحالی که عقده مادر محکم دورش پیچیده شده، بیرون می‌رود و مادام که آن را به‌عنوان رابطه‌اش با دنیا به تن کرده شکست خواهد خورد.

عقده هیچ ربطی به مادر واقعی او ندارد (هرچند مادر واقعی اگر بخواهد پسر را همیشه مال خودش نگه دارد می‌تواند بذر شکست را در وجود پسرش بکارد، اما او می‌تواند آزادی و شهامت مرد شدن را هم به پسرش بدهد). اگر پسر این لباس محافظتی را به‌عنوان راه سازگاری‌اش با دنیا بپذیرد، در عقده مادر پناه می‌گیرد و از مردانگی‌اش بیگانه می‌شود. هیچ مقدار لاف‌زنی یا حتی هوش زیاد نمی‌تواند مردی را که لباس دست‌دوز عقده مادری‌اش را پوشیده از نوجوانی بیرون کشیده و مرد کند.

صرف دانستن اینکه فرد آرزوی پنهانی برای شکست دارد که در عقده مادر نهفته است به‌مفهوم اینکه با نجنگیدن خود را در برابر نبرد اژدها محافظت می‌کند. شناختن این بخش میراث زنانه به‌مفهوم زندانی لاف‌زنی و نبرد بی‌وقفه اثبات ارزش خود شدن است. وقتی کسی نبرد اژدها را انجام داده کسب مردانگی در «آنجا» دشوار نیست.

آن نبرد وحشتناک درونی کاملاً زنانه است و برای مرد، مبارزه‌ای جانانه است.

بیشتر افسردگی‌های مردان در واقع، روی سطح آمدن عقده مادرشان است. خیلی عجیب است که مرد قدرتمندی که می‌تواند در هر میدان نبرد بیرونی‌ای روحیه‌اش را حفظ کند به‌راحتی در برابر افسردگی از پا درمی‌آید. داستانی درباره مرد قهرمان بزرگی به‌نام تریستان هست که با اژدهای هولناکی که مردم کشور را به ستوه آورده بود جنگید و او را کشت. مرد دیگری که قهرمانی دروغین بود (یعنی کسی که سعی داشت با کلک زدن یا لاف‌زنی، عقده مادرش را حل کند) زبان اژدها را برید و به‌عنوان مدرک عمل قهرمانانه‌ای که انجام داده با خود آورد. زبان اژدها که ته کیف مرد پنهان بود سم ترشح کرد و قهرمان قلایی را چنان مسموم کرد که قدرت ادعایی‌اش را از بین برد. نزدیک اژدها بودن یعنی در

معرض خطر سم او بودن و سم اژدها هم به آسیب‌پذیرترین نقطه وجود مرد یعنی روحیه و خلق‌وخوی او حمله می‌کند. عقده مادر به این شکل عجیب پنهانی که برای مرد گیج‌کننده است می‌جنگد. جنگیدن با عنصر زنانه شبیه جنگیدن در ساحل مه‌آلود است. مردانگی خشن به کلی ناکارآمد است. آگاهی و وضوح، ابزارهای مؤثر و کارآمدند.

یادم می‌آید نیمه‌شب با اتوبوس از فرودگاه به خانه می‌رفتم. ما شش نفر بودیم و درباره نوع اتومبیلی که هر کدامان داشتیم بحث می‌کردیم. یکی کادیلاک داشت، یکی جاگوار، یکی مرسدس و دیگری بامو، من با وحشت منتظر لحظه‌ای بودم که همسفرهایم نوع اتومبیل را بپرسند. پذیرفتن حقیقت چیزی بود که مردانگی‌ام نمی‌توانست تحملش کند. فکر کردم برای حفظ وجهه‌ام دروغ بگویم اما سرانجام گفتم: «ماشین من یک فولکس واگن قدیمی است». پشت احساس حقارت درواقع ترسم از عقده مادرم نهفته بود و اینکه به چشم همسفرانم چطور به نظر می‌آیم. می‌توان گفت که تصادم بین ارزش‌های بیرونی فهرست اتومبیل‌های گران قیمت آن‌ها و اتومبیل قراضه من – چیزی بود که ناراحت‌م می‌کرد. اما ترسم از اینکه عقده مادر بتواند در نبرد ناامیدانه درون خودم برنده شود باعث وحشتم شده بود.

اصرار مرد جوان برای ماجرهای خطرناک هم پوشش نازکی به روی عقده مادر اوست. خطر کشته شدن روی موتورسیکلت یا آویزان شدن از صخره‌ای خطرناک نشانه دست‌اندازی عقده مادر در جامه مبدلِ نهایت مردانگی است. آرزوی شکست خوردن یا مردن در مرد دارای عقده مادر به قدری قوی است که او مدام باید به این تجارب خطرناک رو بیاورد تا در نبردش پیروز شود.

نبرد اژدها همیشه زخمی باقی می‌گذارد که در تمام عمر مرد به او یادآوری می‌کند که نزدیک بود نبرد اساسی زندگی‌اش نبرد بین زندگی و مرگ – را ببازد. هر مردی زخمی در زیر آلتش دارد که یادآور زمانی از زندگی جنینی‌اش است که هنوز مرد نبود. آلت جنسی مرد در این مرحله از رشد او شباهت بسیاری به اندام جنسی زنانه دارد و هنوز به صورت اندام جنسی مردانه در نیامده است. مردانگی گاهی پس از انعقاد نطفه در زندگی جنینی و گاهی پس از بلوغ جسمی در زندگی روانی می‌آید. به علاوه زخم یادآور این نکته است که نبرد هرگز کاملاً به پیروزی نمی‌رسد و تأثیر فلج‌کننده عقده

مادر می‌تواند در هر جای سفر زندگی مرد او را به مبارزه بطلبد. داستان‌ها برای وضوح بیشتر و ساده‌تر کردن مطلب از یک نبرد نهایی واحد سخن می‌گویند اما در واقع نبرد بارها باید تکرار شود.

خودکشی به مفهوم شکست نهایی توسط عقده مادر است. وقتی کسی خودش را می‌کشد به نیروهای ارتجاعی عظیم عقده مادر تسلیم می‌شود. عقده مادر پیروز می‌شود و مرگ فرامی‌رسد.

معمولاً مردی که عقده مادرش را به نهادهای غیرشخصی مانند دانشگاه، کلیسا و باشگاه فرافکنی می‌کند، اغلب اوقات مخزن این فرافکنی عقده مادر اوست و فرد می‌تواند این نهادها را مکانی برای عقب‌نشینی از زندگی ببیند. بسیاری از مردان با دانشجوی دائمی شدن و باقی ماندن در وضعیت جوانی ابدی، دانشگاه را محل عقده مادرشان می‌کنند. البته، خود نهاد را نباید سرزنش کرد بلکه نگرش فرد نسبت به آن‌هاست که ملامت‌بار است. پناه گرفتن در چنین مؤسسه یا نهادی صرفاً یکی از پوشش‌های متعدد آرزوی فرار از زندگی است. اگر فرد عقده مادر را دستاویز فرار از زندگی نکند دقیقاً همان نهاد می‌تواند بخش مهم و مشروع زندگی فرد باشد.

بررسی تفاوت شرق و غرب در زمینه تأثیر عقده مادر بر روی مردان ما دو راه‌حل جالب و متفاوت دارد.

در واقع قانون اصلی این است که ضمیر ناخودآگاه همان چهره‌ای را که ما ابتدا به آن عرضه کردیم به ما ارائه می‌کند. اگر دنیای درونی خصمانه یا ازدهاوار به نظر بیاید، همیشه به این علت است که ابتدا ما با آن ضدیت ورزیدیم. شیوه ما در غرب این است که موضع قهرمانانه در زندگی بگیریم و راهمان را از میان موانع بزرگ و دشوار باز کنیم تا به گنج و دختر

زیبا برسیم. این حرکت قهرمانانه به سوی چیزی که می‌خواهیم، مخالفتی را در ضمیر ناخودآگاه برمی‌انگیزد که آن را **عقده مادر می‌خوانیم**. اگر بخوایم گنج را از چنگ دنیای درون بیرون بیاوریم، دنیای درون به شدت مقاومت می‌کند تا شکست‌مان دهد و نبرد قهرمان عقده مادر تعریف می‌شود. فرهنگ غربی ما توصیه می‌کند که با تمام قدرت بجنگیم، ارژدها را بکشیم و گنج و دختر زیبا را به چنگ بیاوریم.

اما شرق نگرش کاملاً متفاوتی را می‌آموزد. در روانشناسی شرق، اگر کسی با ضدیتی مواجه شود با مراقبه، فاصله‌گیری و رسیدن به سکون و آرامش خود را از علت ضدیت دور می‌کند و به این ترتیب مخالفت را متوقف می‌کند. اگر نیروهای متضاد و متخاصم کاهش یابند، نبرد متوقف می‌شود. شرق این توقف ضدیت را **هیچ الهی، خلأ بزرگ، سکون، هیچ خلاق**، **نیروانا** یا **نقطه سکون** نامیده است.

تنها از طریق مقایسه اسطوره‌های قهرمانی و نگرش ما نسبت به زندگی با اسطوره‌ها و نگرش‌های شرقی می‌توان روانشناسی غرب را بهتر شناخت.¹⁰ من نمی‌گویم که یکی از آن‌ها از دیگری بهتر است و اگر کسی نگرش شرقی را بخواهد انتخاب کند باید بسیار محتاط باشد زیرا ساختار ضمیر ناخودآگاه ما برای این نوع عدم مقاومت چندان آماده نیست. اما از هر دیدگاهی که نگاه کنیم مقایسه یک دیدگاه با دیدگاه مقابل آموزنده است.

گفته جالبی از ریچارد موریس باک¹¹ درباره تقابل بین چهره پرچین و چروک والت ویتمن - این قهرمان غربی - و آرامش و جوانی چهره بی‌چروک حکیم هندو را به یاد می‌آورم. باک اعتراف می‌کند که خودش آن چهره‌ای را ترجیح می‌دهد که با قلم زندگی خطاطی شده و راه قهرمانانه را مشاهده کرده است.

به نظر من هر دو شیوه غربی و شرقی معتبرند، اما در هر دو مورد فرد باید بداند که چه می‌کند و از راهی که انتخاب کرده کاملاً آگاه باشد.

حتی عقده مادر هم با وجود وجه تاریکی که در زندگی مرد جوان دارد جایگاه برحق خود را داراست. در نهایت، اوست که مرد را به قلمرو مرگ وارد می‌کند و در مأمن صلح و آرامش ابدی که وجه خلاق عقده مادر است^{۱۲} قرار می‌دهد. البته اگر مرد خیلی زود به این دام بیفتد به جای زندگی، مرگ را در آغوش کشیده و ایام بسیار دشواری خواهد داشت. **ولی در لحظه درست و مناسب، این عقده مادر است که مرد را به نقطه اوج نهایی و پایان زندگی‌اش می‌رساند.**

در مصر، روی تابوت‌های منقوش اغلب اوقات بدن مادر بزرگی در قسمت پایین ترسیم شده که دو بازویش در پهلوهایی سنگ قرار گرفته است. **در تابوت قرار گرفتن به مفهوم بار دیگر به آغوش گرم مادر خویش برگشتن است.**

فاوست در نقطه اوج سفرش از مفیستوفلس، از سایه‌اش^{۱۳} دستور می‌گیرد که به مکان مادران برود و کلیدی را در سه پایه‌ای که آنجاست فرو کند. این اوج سفر فاوست است و از عقده مادری که با اصطلاحات تاریک توصیفش کرده‌ایم، استفاده درست می‌کند.^{۱۴} وقتی مردی نبرد اژدها را در زندگی شخصی‌اش انجام می‌دهد و قدرت مردانگی‌اش را کسب می‌کند و چه نبرد طولانی و بزرگی هم هست! – آن‌گاه می‌تواند سفر بی‌نهایت خطرناک بازگشت به مکان مادران و احیای تماسش در آنجا را انجام بدهد. این فقط برای اشخاص بسیار با استعداد ممکن است، یعنی مردانی که قدرت مردانه کافی و وضوح لازم برای دست زدن به این سفر خطرناک را کسب کرده باشد و این کار مردان معمولی نیست بلکه کار نوابغ است.

به نظر من خیلی خوب است و هر عنصر روان فرد در جایگاه درستش مفید است و تنها جابه جایی این عناصر است که باعث خطا یا شر می شود. حتی عقده مادر در جای درستش سازنده است.

کهن الگوی مادر (عنصر حامی و قدرت دهنده به مرد)

ترک تاریکی عقده مادر و تفحص در قلمرو متعالی کهن الگوی مادر وسیله موفقیت و پیروزی است. در حالی که عقده مادر برای مرد جوان بسیار خطرناک است، کهن الگوی مادر طلایی ناب است و خود قلمرو پرورش قدرت و حمایت در زندگی است زیرا کهن الگوی مادر در همه جا و همه وقت همراه ماست و ما را احاطه کرده است همانند هوایی است که تنفس می کنیم، آبی که می نوشیم و یا کل جهان فیزیکی است که از ما حمایت می کند. بدون کهن الگوی مادر، ما حتی یک ثانیه زنده نمی مانیم. کهن الگوی مادر، کل دنیای مادرانه با جوهر الهی آن، دنیایی قابل اتکاء، پرورش دهنده و خیرخواه است.

احتمالا دو تجلی مادرانه عقده مادر و کهن الگوی مادر- ذات واحدی هستند که تنها از نظر طرز ارتباط ما با آنها فرق دارند. این تفاوت بین عروج یا سقوط یک مرد را می توان این گونه تشریح کرد که اگر کسی ضعیف باشد و آن عقب گرد وحشتناک را که مهلک ترین دشمن هر مردی است بکند، مرد اصل مادرانه را برای خودش مخرب می بیند. اگر با قدرت با آن روبه رو شود و با آن مثل موجودی برابر ملاقات کند، آن گاه به معنی یک دنیا قدرت و به خصوص به معنی کیفیت زنانه زندگی و بردباری است.

وظیفه هر مرد جوانی را به سادگی می توان هنر تحول عقده مادرش به کهن الگوی مادر دانست. انجام دادن این کار به مفهوم تبدیل خصوصیات ارتجاعی و آهوناله کن خودش به احساس امنیت در زندگی و قدرت کسب موفقیت است. مردی که از حمایت کهن الگوی مادر برخوردار است بینش شگفتی از قدرت و توانایی دارد.

اگر بار دیگر به داستان پارسيفال و جامه دست دوزش برگردیم، می توانیم رابطه پخته و بالغانه او با **جام مقدس** را ببینیم، زیرا او موفق می شود عقده مادر را کنار بگذارد و قدرت برقراری ارتباط با جام را که نماد اصلی و اولیه کهن الگوی مادر است کسب کند. داستان به ما می گوید که پارسيفال در اواسط دوره نوجوانی توانست وارد **قلعه جام** شود اما نتوانست سؤالی را پرسد که اجازه ورود او به قلعه جام را هر وقت که دلش می خواست به او بدهد. او در زیر بار جامه سنگین دست دوزش (عقده مادر)، خاموش می شود و قدرت کسب آگاهی از تجربه **جام** را ندارد. بیست سال طول می کشد تا او خودش را از دست لباس دست دوز خلاص کند و فرصت دیدن دوباره **جام** را در مراسم مقدس به دست آورد و پرسش صحیح را بکند و به طور دائم به **جام** دست یابد. این توصیف اسطوره شناسانه تجربه مرد جوان در متحول ساختن عقده مادر به کهن الگوی مادر است. کمتر چیزی در زندگی مردان تا این حد پاداش به همراه دارد.

بخش اعظم تجربه اواسط سی سالگی مردان جوان در این خلاصه می شود که آگاهی و بینش کافی برای گذار از جامه دست دوز مادر به شوالیه ای بالغ را کسب کنند. پارسيفال باید وظیفه اش در مقام شوالیه را انجام دهد، با اژدها بجنگد، دختران زیبارو را نجات دهد و محاصره یک قلعه را درهم بشکند، یعنی همه چیزهایی که زندگی بالغانه بزرگسالی از انسان می خواهد. در اصطلاح امروزی، مرد باید «رشد کند» و از «من، مرا، مال من» فراتر برود.^{۱۵} مرد جوان پیش از این که بتواند کاری مردانه انجام دهد، جایگاهی در دنیای بزرگسالان پیدا کند یا رابطه پخته ای برقرار کند، باید این گذار

از عقده به کهن‌الگو را انجام دهد. هر قصوری در این گذار مثل شکافی در زرهش او را آسیب‌پذیر می‌کند.

خواهر (راهنمای اصلی برای درک زنانگی)

وقتی مردی راهی فتح عقده مادر با تمام نبردهای اژدهای آن می‌شود و اندکی از شکوه کهن‌الگوی مادر را نیز در می‌یابد، آماده است تا نگاهی به چیزی بیندازد که ما با تکبر تمام به آن دنیای «واقعی» می‌گوییم. اولین الگویی که مرد از زنانگی می‌بیند سبب غیر از مادر واقعی که احتمالاً به قدری در ذهن مرد مبهم و مه‌آلود است که بیشتر افسانه است تا واقعیت – خواهرش است. خواهر در نظر او معرف زنانگی به شکل واقعی‌اش است و اولین تماس با زن واقعی‌ای را تشکیل می‌دهد که مرد می‌تواند درکش کند. **او یار و همراه، دوست، معما، محرم راز، متحد، رقیب و آیین ورود مرد به اسرار زنانگی است.** از آنجا که خواهر در واقع اولین زنی است که مرد در اوایل زندگی خود می‌تواند بشناسد، الگوی خواهر بسیاری از نگرش‌های مرد نسبت به زنان را تا پایان عمر تعیین می‌کند.

خواهر دنیای امن شگفت‌انگیز و آیین ورود به قلمرو پررمزورازی است که به زودی بخش اعظم توجه مرد را به خود جلب می‌کند. محبت و سادگی، ارزش‌های بزرگ این رابطه هستند.

خواهر برای مرد اغلب اوقات پیش درآمد آنیماست. او مرد را قوی می‌کند و برای دنیای باورنکردنی آنیما که به زودی وارد زندگی‌اش می‌شود، آماده می‌سازد. تصویر خواهر خوب را در پس‌زمینه زندگی خود داشتن به مفهوم تدارک داشتن خوبی است برای ورود موفق مرد به دنیای

درک‌نکردنی عشق و نامزدی‌ای که به زودی فرامی‌رسد. **خواهر در واقع «پیش‌نمایش» آن بسط عظیم زندگی یعنی دنیای**

عشق و ازدواج است.

مرد جوانی را به یاد می‌آورم که سطوح متعددی از طبیعت زنانه‌اش به شدت آسیب دیده بود. او در رؤیا دید که اول باید با خواهرش تماس بگیرد، تا بعد بتواند دختر رؤیایی زندگی‌اش را که قرار بود نجاتش بدهد پیدا کند.^{۱۶} رؤیای خواهر اولین راه تماس با دنیای شفاگر پررمزوراز زنانگی را به او نشان داد که تقریباً توسط عقده مادر به شدت نابود شده بود. در رؤیای این مرد جوان، خواهر فقط مدتی کوتاه ظاهر شد، اما پل بین مادر و آنیمایی را که مطلقاً برای مرد اساسی بود نشان داد. مردان بسیاری هستند که برای این رشد در دوران اولیه زندگی‌شان باید از خواهر خود تشکر کنند.

در بخش مربوط به آنیما روشن‌تر خواهد شد که خواهر در واقع نقطه آغاز دنیای پررمزوراز زنانگی‌ای است که چنین قدرت عظیمی روی زندگی مرد دارد. دکتر یونگ آنیما را واسطه بین شخصیت آگاه مرد و اعماق وجود او یعنی ناخودآگاه جمعی^{۱۷} می‌داند. این امر ارتباط بسیار زیادی با سعادت مرد و احساس ارزشمندی او بر روی سیاره زمین دارد. با اینکه خواهر صرفاً دروازه ورود او به این دنیای جادویی است، اما ارتباط زیادی با نگرش مرد نسبت به آن دارد.

مرد به واسطه خواهرش وارد قلمرو جادویی زنانگی می‌شود. پیش از اینکه آن قلمرو آکنده از قدرت کامل جنسیت، بلوغ و بزرگسالی شود. مرد بی‌خواهر یا دارای خواهر منفی در واقع ورود خوبی را به قلمرو جادویی زنانگی تجربه نمی‌کند. مردی را به یاد دارم که در اواخر زندگی‌اش از خواهر بزرگترش که رفتار خوبی با او نداشت این‌طور دفاع می‌کرد: «بله، اما یادتان باشد که او [در دوران رکود بزرگ] اولین کت‌وشلوارم را خرید و به من یاد داد که روی پاهایم بایستم و به خودم ایمان داشته باشم». این میراث خواهر برای مرد و شروعی عالی در زندگی‌اش است.

خواهر در واقع یک نیروی مثبت در زندگی مرد است. فقط وقتی تصویر خواهر با سطح دیگری از زنانگی کدر می‌شود به‌صورت تاریک یا مخرب درمی‌آید.

هرچند این امر در عصر ما عمدتاً نادیده گرفته شده، رابطه برادر و خواهر از عمق زیاد و درک نشده‌ای در نگرش‌های ما برخوردار است. کافی است کتاب خارق‌العاده **من و خواهرم** (می‌گویند وقتی نیچه در سال‌های آخر عمرش در آسایشگاه بسر می‌برد این کتاب را مخفیانه از آنجا بیرون بردند) به قلم نیچه را بخوانید تا تأثیری را که تصویر خواهر می‌تواند بر یک مرد حساس داشته باشد ببینید.^{۱۸}

ما غالباً رابطه مرد جوان و زن را در سطح مرد و آنیما در ساختارهای فرهنگی‌مان نگه می‌داریم و اعماق کهن‌الگویی برادر و خواهر را عمدتاً نادیده می‌گیریم.

آنیما (عنصر ارزش‌دهنده به زندگی مردان)

در واقع آنیما همان دنیای زنانه جادو و پررمزوراز است. آنیما که ارتباط بسیار زیادی با سعادت و احساس ارزشمندی مرد دارد، تقریباً رمزوراز کامل است. او مرد را خشنود می‌سازد و گیج می‌کند و به درد می‌آورد، ولی مرد از این دنیای جادویی درونی بی‌خبر است!

در رابطه با این موضوع درک‌نشدنی، بهتر است ابتدا از تعریف دکتر یونگ از آنیما آغاز کنیم، زیرا یونگ بود که آنیما را برای نسل ما کشف و نامگذاری کرد. او به این علت اصطلاح **آنیما** را برگزید که خصیصه اصلی آنیما **جان بخشیدن** و به

حرکت درآوردن زندگی است. نام‌های دیگر او **زن الهام‌بخش**، الهه موسیقی، صدای شاعرانه، راهنما و قاصد روح است. او نام هلن (که هزار کشتی را در ادبیات عامیانه یونان گسیل کرد)، بئاتریس (که دانته در **کمدی الهی** نامش را جاودانه ساخت) و کاندید یا هر نام دیگری که داشته در قلب مرد همچون کسی که روحش را در میانه جوانی بیدار و زنده می‌سازد حک شده است. گویی تمام فضایل و الهام‌ها در دستان نرم و مهربان اوست. **او روح مرد را حمل می‌کند و معشوقه دنیای درونی اوست.** دکتریونگ او را واسطه بین شخصیت آگاه مرد و اعماق طبیعت او یا ناخودآگاه جمعی می‌نامد. او ملکه همه قاصدان روح است. یعنی آن واسطه‌هایی که ما را در تماس با اسرار و اعماق طبیعت‌مان نگه می‌دارند. او الهام‌بخش است، حامل شعر است، راهنمای سفر در دنیای زیرین است، جوهره تشویق است (واژه «تشویق» در زبان انگلیسی به معنی «تقویت قلب» است یا قوت قلب بخشیدن) و احتمالاً از همه عمیق‌تر اینکه، او حامل معناست. این آنیماست که با جادو و تماس درونی‌اش به زندگی مرد معنا و ارزش می‌بخشد. وقتی مرد در حضور آنیماست، یعنی عمیقاً در دنیای درونش بسر می‌برد (یا درمقابل کسی که این قدرت را به او تفویض کرده است، یعنی قدرت آنیما را به او فرافکنی کرده، قرار می‌گیرد) با یک تکان جزئی سر، که از روی تأیید صورت می‌گیرد یا یک حرکت سحرآمیز دست، کافی است تا به تمام زندگی مرد معنا را انتقال دهد و زندگی او موجه شود.

افلاطون تعریف زیبایی از جستجوی آنیما یا خویشتن دیگرش می‌دهد. او انسان اصیل را شخص کامل و تمام عیاری توصیف می‌کند که هر دو عنصر مردانه و زنانه را داراست. سپس این موجود کامل به دو نیمه مساوی تقسیم می‌شود و هر نیمه مرد یا زن کامل که از عدم کمال خویش به‌طور مبهمی آگاه است و دیگر شکل مدور اولیه‌اش را ندارد—تمام عمرش را صرف یافتن نیمه گمشده‌اش می‌کند. جستجو به‌وضوح این شکل بیرونی را به‌خود می‌گیرد که انسان بخش

اعظم وقت و انرژی خود را صرف یافتن همسر کامل و جفت روحی خویش می‌کند و شکل درونی‌اش به‌صورت نارضایتی مبهم و جستجوی معنا بروز می‌کند. بخش اعظم سرّ زندگی حیات از این دو راه نمود پیدا می‌کند و بیشتر احساس ارزش و معنای زندگی به این زبان درمی‌آید. آگاه بودن از این جستجو به‌مفهوم نزدیک بودن به راز زندگی است.

زنان و مردان در جست‌وجوی خود تجربیات متفاوتی را انجام می‌دهند و به همین علت ویژگی هر یک با نامیده شدن به‌صورت مردانگی و زنانگی جدا می‌شود. برای پیدا کردن مسیر درست در این راه پریپیچ‌وخم و برای قرار گرفتن در مسیر اول زندگی که پر از عشق و عاشقی است به آگاهی و بینش نیاز داریم و اینکه بدانیم نیمه ایده‌آل ما کدام است و به دنبال چه می‌گردیم. همین‌طور در نیمه دوم زندگی که به دنبال معنا می‌رویم، بازهم باید آگاه باشیم که در درون چگونه باید شکل کامل (که شامل دو عنصر مردانه و زنانه باشد) ایجاد کنیم.

عطش مرد برای آن تجربه مقدس زنانگی که نیمه مردانه‌اش را به حد شگفت‌انگیزی کامل می‌سازد مرد را به قلمرو ملایمت، گرما و عطوفتی می‌برد که برایش جذاب و گیراست. مرد بیش از هر چیز دیگری تشنه تأیید و اعتبار دنیای مردانه‌اش است. تنها یک ارزش زنانه می‌تواند این اعتبار را ببخشد. در نظر مرد هیچ چیزی شیرین‌تر از این نیست که آن موهبت معنادار و اعتبار وجودش و کارش را به‌دست بیاورد. مرد در قلمرو زنانگی، چه از جانب زنی با گوشت و خون چه از جانب طبیعت زنانه خودش به جست‌جوی این کمال برمی‌خیزد. اسطوره‌های بزرگ از مردی سخن می‌گویند که به این سفرها و زیارت‌های طولانی دست می‌زند و همیشه در پی کسب تأیید یا به‌دست آوردن طلسمی از جانب بانوی زیبای خویش است. اغلب اوقات بانوی زیبا هیچ کاری نمی‌کند جز اینکه در قصر منتظر بماند تا قهرمان در راه آرمان شریفی که بانو تجلی آن است، نبرد کرده و جان‌اش را به‌خطر بیندازد. اگر این را به‌طور سطحی در نظر بگیریم تصویر بسیار

ضعیفی از جایگاه زن در دنیا ارائه می‌دهد. اما اگر به‌طور عمیق به آن بنگریم او همان جایی هست که نیمه زنانه خود مرد را ترسیم می‌کند، ضمناً باید از ارزش‌های درونی مراقبت کرده و از آن نیمه واقعیت دفاع کند.

مردان و زنان در جستجوی تجارب متفاوتی در یکدیگرند! مرد در جستجوی تأیید، گرما، ملایمت و مهربانی است تا آن‌ها را به مردانگی مستقیم خود بیفزاید. عطش مرد برای درک شدن یکی از قوی‌ترین نیازهای کل شخصیت اوست. کسب تأیید یا طلسم یا حتی یک کلمه همگی جان و روح معنا برای او هستند. فیلم‌های سینمایی و رمان‌های بی‌شماری حول عطش قهرمان برای تأیید و تحسین شدن و کسب اعتبار از سوی محبوب می‌چرخد. بخش اعظم خشونت مرد صرفاً راه ناشیانه و نخراشیده درخواست این اعتبار است.^{۱۹} کوچکترین حرف ناخوشایند از جانب بانویش می‌تواند پیروزی را در نظر مرد به خاکستر تبدیل کند، زنان از این سازوکار وجود مرد چندان آگاه نیستند و به‌ندرت می‌دانند که چه قدرتی روی او دارند.

آنیمای مرد در ابعاد درونی‌اش از همان قوانین ولی به شکل نامحسوس‌تر پیروی می‌کند. در این قلمرو مرد تابع خلق‌و‌خوی خود است یعنی همان وجه زنانه‌ای که در درون او زندگی می‌کند – و کسب تأیید یا مخالفت از جریان خود زندگی توسط زن درونی‌اش همان اثر را روی مرد دارد که در شکل بیرونی‌اش دارد. مرد بداخلاق همان قدر ناتوان است که مردی که دنیای بیرونی‌اش در اثر شکست رابطه آنیمای بیرونی مرد ویران شده است. مرد زخمی شده از سوی بانوی زیبا چه بانوی درونی چه بیرونی – انرژی‌اش تحلیل می‌رود زیرا این زن است که ارباب قدرت و توان اوست. مرد بداخلاق مثل ساعت آفتابی در مهتاب، زمان را غلط نشان می‌دهد.

زن خواهان چیزهای بسیار متفاوتی از مردانگی است. ثبات، امنیت، شکل، نظم، وضوح و آزادی در واقع نیازهای او از مرد خویش‌اند. مرد اغلب اوقات قادر نیست این‌ها را بشنود و چنان از طرح‌های بزرگ و چشم‌اندازهای بی‌پایه لاف می‌زند که با عدم‌درک توانایی‌های خویش به‌طرز وحشتناکی زن را زخمی می‌کند. مردان و زنان اغلب اوقات مثل کشتی‌هایی هستند که در تاریکی بدون دیدن یا درک یکدیگر از کنار هم می‌گذرند. اگر بخواهیم روابطمان از عزت و آزادی لازم در این عصر برخوردار باشد، باید بر تاریکی عدم‌درک فائق شویم. هرکس عمدتاً با عدم‌درک نیازهای خاموش دیگری به او ضربه می‌زند و زخمی‌اش می‌کند. **شنیدن نیازهای عجیب و غریب شریک زندگی خود به‌مفهوم نبوغ ناب در رابطه است.**

داستان شگفت‌انگیزی هست از لردی انگلیسی که نزد وکیلش رفت و خواست که لطفی فوق‌العاده به او بکند و تا حد امکان بدون سروصدا ترتیب طلاق او و زنش را بدهد. وکیل به این شرط موافقت کرد که لرد و لیدی یک ساعت با مشاور در این مورد صحبت کنند.

مشاور درمانگر که تجربه زیادی در این امور داشت دریافت که لرد عاشق بازیگر سیرک ۲۱ ساله‌ای شده و نمی‌تواند بدون او زندگی کند. بعد همسرش پرده از این واقعیت مخفی زندگی‌اش برداشت که همیشه می‌خواست بازیگر سیرک شود اما آداب و رسوم خشک زندگی و موقعیت اجتماعی‌اش مانع از برآوردن این آرزو شده و آن را در اعماق وجودش دفن کرده و هرگز جایی برای آن در زندگی زناشویی بلندمدتش باقی نگذاشته است. داستان به‌خوبی و خوشی خاتمه پیدا کرد و خودتان می‌توانید گفتگوی بعدی این دو نفر را حدس بزنید. دو نفر تا حد ناامیدی محض در رابطه با یکدیگر پیش رفته بودند و تنها در لحظه آخر زبان مشترک پیدا کرده بودند. اغلب اوقات می‌توان زوج‌های متأهل را دید که در رابطه با لطیف‌ترین و مهم‌ترین ابعاد زندگی هرگز حرف همدیگر را نشنیده‌اند. و هر چند زبان زن و مرد بسیار متفاوت است، هر

دو می‌توانند حرف دل هم را بزنند. فقط باید گوش شنوا داشت ...؟^{۲۰}

باید گفت که آنیما در نهایت برای مرد یک تجربه کاملاً درونی است. در فرهنگ ما مردان بدون استثناء این کیفیت را به زنی با گوشت و خون واقعی فرافکنی می‌کنند اما این امر مانع از این واقعیت نمی‌شود که آنیما کیفیتی روحی است و خانه‌اش اساساً در اعماق درون زندگی مرد است. زن زنده واقعی قدرت عظیمی در زندگی مرد دارد اما آنیما اندام روحی درونی تک‌تک مردان است. بعد خواهیم دید که هر مردی باچه آلودگی‌ها یا لایه‌هایی بینش روشنش از ماهیت روح خود را تیره‌وتار می‌کند. آنیما به قدری قوی است که درک مستقیم او در نیمه اول زندگی مرد غیرممکن به نظر می‌رسد و مرد باید واقعیت وجود آنیما را به زنی واقعی فرافکنی کند تا بعدها بتواند تجربه مذهبی عمیقی را که آنیما به همراه دارد درک کند. فرافکنی آنیمای خود به زنی بیرونی یعنی ازدست دادن معنای درونی زندگی مرد و از آن بدتر— ناتوانی از دیدن شریک زندگی واقعی‌اش در ابعاد انسانی او، **اگر مردی از نامزد یا زنش بخواهد الهه باشد، صحنه را برای تراژدی محتوم چیده است** زیرا زن نمی‌تواند الهه او شود و مردی که بر اثر عطش خود برای زنانگی مقدس کور شده، نمی‌تواند زن را همان‌گونه که هست ببیند و بپذیرد.

هر مردی دو گنج بزرگ در زندگی‌اش دارد: زنش و آنیمای درونی‌اش. این دو واقعیت یکسان هستند اما به طرز وحشتناکی می‌توانند یکدیگر را تیره‌وتار کنند. تفکیک این دو نیروی قدرتمند در زندگی مرد پیش شرط حتمی رابطه بیرونی و معنای درونی است.

امکانش هست که آنیما را در اشیاء «بی‌جان» بیابیم اما چنین وضعیتی همیشه شیئی را به طرزی جادویی «جاندار» و متحرک می‌کند. مثلاً مرد جوانی را تصور کنید که خصوصیات تقریباً انسانی به اتومبیلش نسبت می‌دهد یا به ساز گرانبها و عزیزش کیفیات مرموز عطا می‌کند.

هر تلاش گراندقدر یا شیء تقدیس شده‌ای حامل بالقوه آنیمای فرد است. چه تعداد از زنان که همیشه درک بهتری از این چیزها دارند تا مردان – باید بایستند و خاموش تماشا کنند که مرد زندگی‌شان چیزی را که آن‌ها در یک چشم بهم زدن درونش را می‌بینند، اسرارآمیز کند و مثل بت بپرستد؟ حتی باهوش‌ترین مردان هم تابع وسوسه آنیمایی هستند، درحالی که زن بلافاصله ماهیت آن را می‌بیند. زن نیز به همین اندازه تابع جادوی درونی آنیموس^{۲۱} خودش است اما این را برای کتاب دیگری می‌گذاریم.

و گویی همین اندازه رمزوراز آنیما کافی نیست، چون او معمولا به شکلی دوگانه در زندگی مرد ظاهر می‌شود. این واقعیت به قدری تأثیرگذار است که هر جا آنیما ظاهر می‌شود مهر خود را بر رفتار مرد می‌گذارد. دو شخصیت آنیما معمولا مُعرف وجوه نور و تاریکی موجود در توان مرد برای قدردانی از زنانگی است. آنیمای نورانی اغلب اوقات آرمان‌گرا، والا، شریف و پارساست؛ آنیمای تاریک ناآرام و غریبانه، ممنوع، شهوت‌بار، آشفته و بی‌نظم است. طرز تجلی طبیعت دوگانه آنیما می‌تواند به همین سادگی باشد که مرد جوانی ابتدا با دختری موطلائی قرار می‌گذارد و بعد با دختری مومشکی و متفاوت به جستجوی رمزوراز آنیمای خود می‌رود. یا می‌تواند به صورت تراژدی تریستان درآید که در زندگی‌اش با هیچ یک از ایزولت‌ها یکی فرشته‌آسا، دیگری معمولی و انسانی – نمی‌توانست ارتباط برقرار کند، بی‌آنکه یکی را با دیگری اشتباه بگیرد.^{۲۲} آنیمای دوگانه یکی از دردناک‌ترین موضوعات زندگی مرد است، و دنیای مدرن ما هم راه‌حلی برای آن ندارد. فرهنگ‌های مختلف نگرش‌های مختلفی نسبت به آنیمای دوگانه اتخاذ کرده‌اند. بعضی فرهنگ‌ها چندهمسری را مجاز کرده‌اند؛ عده‌ای مجوز صیغه‌های متعدد را داده‌اند، و باز عده‌ای داشتن زن و معشوقه به‌طور همزمان را پذیرفته‌اند. موضع رسمی ما این است که باید فقط یک بار ازدواج کنیم و با انضباط و خویشن‌داری

محض جلوی ورود آنیماهای دیگر در زندگی را بگیریم یا چند بار پشت سرهم ازدواج کنیم یا...؟ امکانات نامحدودند، اما ظاهراً هیچ کدامشان رضایت‌بخش نیستند. اگر کسی نهایت تلاش و کوشش خود را در این زمینه به‌کار گیرد، آنیمای زندگی نشده‌اش احتمالاً ضعیف شده، منفی می‌شود یا می‌میرد و مرد را در میانسالی بی‌جان بجا می‌گذارد یا اگر مرد از جریان موجود جامعه پیروی کند و بدون منضبط کردن آنیمایش بگذارد او بر زندگی‌اش حکومت کند، دچار همان هرج‌ومرجی می‌شود که در روابط امروزی متداول است. راه‌حل ایده‌آل، ازدواج کردن با زنی است که معرف یکی از تصاویر آنیمای مرد باشد تا مرد بتواند در زندگی واقعی توان خود را به ظهور رساند و خودش را پیدا کند. یکی از وظایف فرهنگی بزرگ عصر ما یافتن راه‌حل خلاق برای آنیمای دوگانه مرد است.

قصه آفریقایی‌ای هست که آنیمای دوگانه را با وضوح خیره‌کننده‌ای نشان می‌دهد. داستان از مردی سخن می‌گوید که به پسر جوانش هشدار می‌دهد که شبی زنی از آسمان می‌آید و می‌خواهد در کنار او باشد. پدر از زیبایی و اغواگری زن آسمانی سخن می‌گوید و به پسر هشدار می‌دهد که اگر پیشنهاد زن آسمانی را بپذیرد صبح فردایش از دنیا خواهد رفت. پدر به‌قدری نگران خطر زن آسمانی در زندگی پسرش است (شاید هم خودش در اوایل زندگی‌اش زن آسمانی را شناخته؟) که به دهکده دیگری نقل مکان می‌کند تا زن آسمانی نتواند پسرش را پیدا کند. اما شبی که پدر و مادر خانه نیستند، زن آسمانی می‌آید و از پسر می‌خواهد تا کنارش بیارامد. هرچند پسر قبلاً هشدار را شنیده اما چنان از زیبایی دختر زیبا یکه می‌خورد که موافقت می‌کند آن شب کنارش بخوابد. صبح پسر مرده است و زن آسمانی وحشت‌زده به او نگاه می‌کند زیرا نمی‌خواسته به جوانک صدمه بزند. زن فوراً نزد راهب پیری که آن نزدیکی‌ها زندگی می‌کند می‌رود و درخواست کمک می‌کند. راهب پیر با او می‌آید و بعد از مدتی آتش بزرگی به‌پا می‌کند و بزمچه‌ای را در داغ‌ترین نقطه

آتش می‌اندازد. شَمَن می‌گوید هر کسی که جوان مرده را آن قدر دوست داشته باشد که بیاید و به آتش قدم بگذارد و بزمچه را در بیاورد، زندگی پسر را به او بر خواهد گرداند. زن آسمانی امتحان می‌کند اما موفق نمی‌شود. مادر جوان امتحان می‌کند اما موفق نمی‌شود، پدرش هم امتحان می‌کند اما موفق نمی‌شود. آتش خیلی داغ است. بعد دختر روستایی ساده‌ای که عاشق پسرک بوده اما هرگز این نکته را نگفته وارد آتش می‌شود و بزمچه را بیرون می‌آورد. همین عشق انسانی و معمولی اوست که قدرت نجات جوان را دارد. پسر بیدار می‌شود و ما آرزو می‌کنیم که داستان همین جا در اوج سعادت پایان بیابد. اما قسمت دیگری باقی مانده است. شَمَن پیر به مردم مسرور روستا می‌گوید که یک تصمیم دیگر هم باید گرفته شود. او دوباره آتشی برمی‌افروزد و بزمچه را وسط شعله‌های آتش می‌اندازد و به پسر می‌گوید که باید تصمیم بگیرد. اگر او بزمچه را از آتش بیرون بیاورد (قدرتی که اکنون از آن برخوردار است)، دوشیزه روستایی زنده خواهد ماند ولی مادر پسر خواهد مرد. اگر بزمچه را در آتش باقی بگذارد، دوشیزه خواهد مرد ولی مادرش زنده خواهد ماند و اگر تصمیمی نگیرد هر دو را از دست می‌دهد. داستان به ما نمی‌گوید که پسر جوان چه تصمیمی می‌گیرد و می‌گذارد هر مردی خودش درباره این لحظه فداکارانه زندگی خویش تصمیم بگیرد.

داستان قدرت عظیمی دارد و از آنیمای دوگانه درون باوضوحی خیره‌کننده سخن می‌گوید. زن آسمانی، آنیمای نورانی اوست؛ دختر ساده همان توان خاکی و انسانی او برای رابطه برقرار کردن است؛ زن آسمانی توانایی مرد جوان برای زندگی معمولی را به شدت کاهش می‌دهد و او را تنها با قابلیت خاکی و زمینی رابطه، یعنی دوشیزه ساده، می‌توان نجات داد.

بعد همه این‌ها به مادر برمی‌گردد و مرد باید بین مادرش و آنیمای انسانی‌اش (توانایی خلق کردن) یکی را انتخاب کند.

اگر تصمیم بگیرد مادرش را نجات بدهد و دوشیزه ساده را قربانی کند، قابلیت زندگی معمولی را کسب می‌کند. ناتوانی از این انتخاب به معنی ازدست دادن هر دو است. او بعدها در زندگی‌اش می‌تواند هرکدام را که در مرحله اولیه زندگی‌اش قربانی کرده احیاء کند و زندگی آگاهانه‌ای بسازد که برای همه این عناصر جای درست و سطح درست خویش را بیابد. همه این انتخاب‌ها و تجربه‌ها به زبان خاص زندگی منحصر به فرد خود مرد درواقع به سراغ هر مرد جوانی می‌آیند.

زن (موهبت یا مصیبت)

پس از تلاش برای درک عظمت و هیبت آنیما چه خوب است که آدم زنی را با گوشت و خون واقعی بیابد! چون این زن کاملاً خصوصیات انسانی دارد. او شخصیت مجزای خودش را دارد، زنده است، قابل‌رویت است و می‌تواند دوست و یار انسان باشد، درحالی که هیچ ذات زنانه دیگری این خصوصیات را ندارد. در تمام طول تاریخ ازدواج، مردان از راه‌های بسیار گوناگونی با زنان برخورد کرده‌اند. مرد زنش را برده، مزدور، کالا، اسب بارکش، رفیق، قهرمان، الهه و وسیله لذت جنسی کرده است. **ظاهراً مرد توانسته هزاران شکل به زن ببخشد اما به طرز دیوانه‌کننده‌ای نتوانسته او را همان‌طور که هست یعنی انسان – ببیند.** ارتباط برقرار کردن با زن خود به‌مثابه انسانی خاص، احتمالاً بهترین تعریفی است که می‌توان از او داشت. **من صدها بار به مردان گفته‌ام «به خانه برو و نیم ساعت به حرف‌های زنت گوش بده و بین او واقعاً کیست!» مردی که چنین کند چیزهای زیادی کشف خواهد کرد.**

بدترین آلودگی لایه‌ها در رابطه با زن خود آدم پدید می‌آید، و احتمالاً بدترین ساختار عصبی مرد نصیب او می‌شود. بعداً

این آلودگی‌ها را بیشتر بررسی خواهیم کرد، اما اینجا باید بگویم که مرد بدترین آلودگی‌ها را با نگرش نسبت به زن خودش ایجاد می‌کند. کمتر زنی هست که همان‌طور که هست به رسمیت شناخته شود.

همه فرهنگ‌های سنتی اشکال و ساختارهای معینی را برای رابطه مرد با زن خود دیکته کرده‌اند. آن مردم، با عقل و خرد ساده خود فهمیده‌اند که رابطه زن و شوهر تابع پیچیدگی‌ها و مشکلاتی است که قابل‌تحمل نیست و در نتیجه به‌منظور حفظ رابطه، آن را به شکل معینی در آورده و محدود کرده‌اند. افزایش آزادی‌ها در جامعه ما خطرات جدی و بزرگی را متوجه این رابطه کرده است و ما باید با دقت تمام آن را از نو تعریف کنیم.

دختر

با کمی تأمل و دقت درمی‌یابیم، رابطه با دختر رابطه‌ای بسیار انسانی و اساساً ساده است. مراقبت، امنیت، پرورش، و آیین ورود به دنیای انسانی، هدایای پدر به دخترش هستند. **دختری که احساس امنیت و آسایش را به‌مثابه هدیه پدرش به دنیای بزرگسالی خود بیاورد دختری خوشبخت است.**

معصومیت، حق دختر در حضور پدر است. در آداب و رسوم قدیم وقتی دختری آماده است جایگاه خویش در دنیای بزرگسالان را اشغال کند، پدرش دست او را در دست مردی می‌گذارد تا با خود به دنیای روابط بزرگسالان ببرد. امروزه همه این‌ها بسیار قدیمی و ساده به‌نظر می‌رسد، اما برای معرفی رابطه پدر و دختر بد نیست. ما این را فراموش کرده‌ایم که زنان امروزی از اینکه «دست‌شان از دست مردی به دست مرد دیگر» گذاشته شود خودداری می‌کنند درحالی که

برخی از این ساختارها ارزش حفظ کردن را دارند. وقتی دختر خانه را ترک می‌کند مرد او را به مرحله دیگری از زندگی‌اش می‌برد. این مرد می‌تواند شوهرش یا رئیس محل کارش باشد یا به معنی استقلالش یا فردیتی باشد که حق مادرزادی زن است. در هر حال، دریافت هدیه قدرت و امنیت از پدر یکی از بزرگترین هدایایی است که هر دختری می‌تواند داشته باشد.

سادگی در رابطه بین پدر و دختر خوب است. خطر وحشتناک موقعی پدید می‌آید که پدری از مرزهای خود فراتر می‌رود و دخترش را به قلمروهای دیگر طبیعت زنانه مرد می‌کشانند. رابطه پدردختر در صورتی طراوت و طبیعی بودنش را حفظ می‌کند که پدر سایر جوانب زنانگی‌اش را در سطوح صحیح زندگی به کار گرفته باشد.

سوفیا (زن خردمند)

سوفیا اعماق زنانگی‌ای است که مردان اغلب اوقات تجربه‌اش نمی‌کنند. تنها مردی که حق رسیدن به عمق را به دست آورده به این الهه دسترسی دارد. سوفیا وسیع و غیرشخصی است و همیشه رایحه‌ای از عهد باستان با خود دارد. او حامل طبیعت درخشان و آن خرد خاصی است که تنها در زمین یا ماه یافت می‌شود. خورشید حامل خرد و نور مذکر خورشیدی است، اما این ماه یا چراغ روشن از روغن زمینی است که نور ملایم، انسانی و گرم سوفیا را به ما می‌بخشد. او عصاره همه فضایل زنانه است و تنها بر مردی ظاهر می‌شود که بدون آلوده کردن این فضایل و محو و مبهم ساختن‌شان قادر است آن‌ها را با هم ترکیب کند. وقتی مردی به دوره‌ای از زندگی‌اش می‌رسد که چنین ترکیبی از او خواسته می‌شود، می‌تواند بر نبوغ سوفیا تکیه کند.

کیمیاجری – این گنج‌خانه بینش و بصیرت روانشناسانه که اغلب اوقات با تلاش‌های اولیه علم شیمی اشتباه گرفته می‌شود. گام‌های ترکیب به زبان شعر را دنبال می‌کند. انسان ابتدا با **فیگردو** یا تاریکی، افسردگی، یأس و ناامیدی زندگی روبه‌رو می‌شود. زمانی که مرد بر ناملایمات فائق شد، به **آبدو**، یا روشنایی و وجد و سرور زندگی می‌رسد. سپس **روبدو** یا سرخی حیات را که همان شور و موفقیت و «خونگرمی» است می‌یابد.^{۲۴} سرانجام به **سیتینو** یا زرینی زندگی می‌رسیم. این همان بینش، زهد، خرد و الهام است. وقتی مرد از این چهار مرحله عبور کرد حق دستیابی به **پاوانس** (دم طاووس) را که همه رنگ‌هایش به‌صورت الگویی ظریف و زیبا یکدیگر را تکمیل می‌کنند دارد. اگر مرد کارش را بد انجام دهد، به رنگ قهوه‌ای می‌رسد که مخلوطی از همه رنگ‌های رنگین‌کمان است. اگر خوب انجام دهد، شکوه زندگی پاداش اوست. سوفیا حاکم این قلمرو نیکی و درستی کارهاست.

سوفیا سازش‌دهنده است. کسی است که لبه‌های خشن مردانگی و تمایزگذاری را نرم می‌کند و جلوه‌ای انسانی و زمینی به آن می‌دهد. او آن‌قدر سایه و تاریکی در خودش دارد تا سخن سخت مردانه را کمی ملایم‌تر کند. در پرتو نور او همه چیز زمینی و ممکن می‌شود و می‌توان آن را زیست. زئوس^{۲۵} به‌خودی‌خود، با آن همه شکوه خورشیدوارش، قابل‌تحمل نیست. اما با نرمی میانجی‌گرانه سوفیا، المپ به شکوه و افتخار حقیقی‌اش می‌رسد. دانش به‌خودی‌خود سخت‌تر و خشن‌تر از آن است که انسان بتواند تحمل کند. زنانگی ماه نیز به‌خودی‌خود پراکنده و نامعین است. اما سوفیا با خرد بی‌زمانش نوری دارد که تندوزنده نیست و آگاهی تحسین‌انگیز مناسب زندگی انسان را فراهم می‌کند.

بخش دو: ابهام و آلودگی عناصر زنانه

(چالش‌های نرهای امروز برای مرد شدن)

ابهام و آلودگی عناصر زنانه

در حالی که هر برخورد و ملاقات با زنانگی، درست و ثمربخش است، اما مخلوط کردن اشکال زنانگی باهم بیشتر از هر عنصر واحد دیگری در زندگی مرد مشکل ایجاد می‌کند. حالا باید ببینیم که وقتی این اشکال زنانگی که هر یک در جای خود ناب و عالی هستند، و وقتی باهم مخلوط می‌شوند، تاریک و مشکل‌ساز می‌شوند چه اتفاقی می‌افتد. درست است که هر مردی احتمالاً باید همه این اشکال را تجربه کند، اما نیازی نیست به شکل درهم آمیخته و مشوشی که بیشتر مردان تجربه می‌کنند با آن‌ها دست‌وپنجه نرم کند.

ما اینجا ابهامات و آلودگی‌های مشخصی را که در زندگی اغلب مردان امروزی رخ می‌دهد بررسی می‌کنیم. این ابهامات عواقب بسیار جدی‌ای دارد و اطلاعات مربوط به طرز اجتناب از آن‌ها برای هر مردی حیاتی است که بتواند زندگی خود را بر محور درست پایه‌ریزی کند.

ابهامات و آلودگی‌های مادر

آلودگی تصویر مادر شخص با عناصر زنانه دیگر چه درونی و چه بیرونی – وضعیتی ایجاد می‌کند که مقابله با آن از همه سخت‌تر است. بدترین حالت، همپوشی مادر و عقده مادر است.

اشتباه گرفتن مادر و عقده مادر (پایان تنفر و درگیری با مادر)

کمتر مردی است که تصویر مادرش و عقده مادرش را به‌طرز دردناکی باهم مخلوط نکرده باشد. این امر به‌قدری معمول است که تقریباً هر مرد جوانی این تجربه را دارد. نگاهی سریع به موضوع نشان می‌دهد که مشکل اصلی همپوشی این دو عنصر چیست. یکی بیرونی است، یعنی انسانی واقعی که مادر مرد است و دیگری درونی است، یعنی گرایش شکست‌طلب و رو به عقب و واپس‌گرایی که در درون هر مردی وجود دارد. اگر مردی این دو را با هم مخلوط کند مسلماً مادرش را مسبب کشمکش درونی‌اش و نبرد اژدهای اسطوره‌ای که تمام دنیای درونی دوران نوجوانی و جوانی‌اش را به آشوب می‌کشد قلمداد خواهد کرد. وقتی این دو مادر باهم مخلوط شوند دعوای تلخی بر سر هیچ‌و‌پوچ بین مادر و پسر درمی‌گیرد. پسر مادرش را به دخالت در زندگی‌اش متهم می‌کند، اما لحظه‌ای بعد شکایت می‌کند که مادرش هیچ کاری برای او نکرده است. مرد جوان یا باید با اژدهایش (عقده مادرش) بجنگد یا خود را از باغ بهشت کودکی جدا نکند که در این صورت مرد نخواهد شد. جوامع بدوی مراسم و آیین‌های ورود دقیقی برای کمک به جوانان در این زمینه دارند. آن‌ها همیشه زنان، خصوصاً مادر مرد جوان را از مراسم حذف می‌کنند، زیرا او یادآور باغ بهشتی است که پسر برای ورود به دنیای مردان باید پشت سر بگذارد. مراسم بلوغ به‌طور مشخص برای ترک دنیای مادر، خصوصاً عقده مادر و ورود به دنیای مردان بزرگسال طراحی شده‌اند. هیچ چیزی که برای پسر جوان یادآور دنیای گذشته‌اش می‌باشد نباید وجود داشته باشد.

در فرهنگ ما جوانان به جای جنگیدن با ارژدهای درونشان همیشه با مادرشان (یا جانشین مادرشان) می‌جنگند. زمانی در بحث فوق‌العاده‌ای بین مادر و پسری شرکت داشتم که طی آن تفاوت بین کشتن ارژدها و متهم کردن مادر را بررسی می‌کردیم. وقتی مرد بداند با چه می‌جنگد جنگیدن آسان‌تر می‌شود. فرد می‌تواند بدون توهین به مادرش، ارژدها را بکشد. قاعده بر این است که تا زمانی که مرد جوان نبرد ارژدهایش را به پایان نرسانده نمی‌تواند نسبت به مادرش (یا دنیای مادران) مؤدب باشد. یعنی مرد فقط موقعی می‌تواند با مادرش آشتی کند و در صلح و آرامش باشد (هر چقدر هم مادرش قدیس‌وار باشد) که دیگر عقده مادر را به او فرافکنی نکند.

بسیاری از مردان فرهنگ ما تا ابد گرفتار این آلودگی می‌مانند و مدام با مادری که در درون آنهاست می‌جنگند و چقدر هم مادران موجود در زندگی مرد زیادند. مادر خود مرد تنها در آغاز فهرست طولانی مادران قرار دارد. پیشخدمت بینوای رستورانی که چون غذای اشتباهی آورده آماج خشم مرد می‌شود، مدیر زن شرکت، افسر زن راهنمایی و رانندگی، حزب جمهوریخواه، و هزاران هیئت دیگر مادر، خشم مردی را که تفاوت بین عقده درونی و مشکل بیرونی را هنوز تشخیص نداده برمی‌انگیزند.

زمانی دکتر یونگ گفت هر بیماری که به اتاق درمانگر می‌آید یا ۲۱ ساله است یا ۴۵ ساله، حال سن تقویمی‌اش هرچقدر باشد. ورود به زندگی نبرد ارژدهای ۲۱ ساله‌ها – نیمه اول زندگی مردان را اشغال می‌کند. ترک زندگی مادی و آماده شدن برای زندگی روحی وظیفه ۴۵ ساله‌هاست و بقیه عمر او را به خود اختصاص می‌دهد. این دو مرحله مهم‌ترین مراحل رشد روحی و روانی مرد هستند، با این حال ما آموزشی در این زمینه ندیده‌ایم.

دوستی می‌گفت تنها آیین ورودی که در فرهنگ ما باقی مانده دریافت گواهینامه رانندگی در سن ۱۶ سالگی و شروع دریافت مستمری بگیری در سن ۶۵ سالگی است. اما این‌ها برای انجام گذارهای بزرگ این دو مرحله زندگی به‌شدت ^{۲۶} ناکافی‌اند.

در حال حاضر آمریکا در حال تولید نوع جدیدی از این وضعیت است، به این صورت که مردان در سن ۵۰ سالگی لزوم انجام هر دوی این وظایف را از اعماق ناخودآگاه‌شان فریاد می‌زنند. اگر مردی آیین ورودی ۲۱ سالگی‌اش را انجام نداده باشد این وظیفه بر بقیه عمرش سلطه خواهد یافت. وقتی این با آیین ورودی ۴۵ سالگی‌اش همپوشی کند، گرفتار وضعیت تقریباً غیرقابل‌حلی می‌شود. او سعی می‌کند همزمان نوجوان و پخته باشد. اگر مردی در سن ۲۱ سالگی با دو دست قوی، محکم زندگی را نچسبیده باشد امکان ندارد در سن ۴۵ سالگی فداکاری لازم را بکند. چیزی را که هرگز نداشته‌ای نمی‌توانی فدا کنی.

کافی است به چهره و لباس هر مرد رهگذری نگاه کنید تا ببینید در کجای این آیین ورودی قرار دارد. دیدن صورت مردی ۵۰ ساله که لباس نوجوانان را به تن دارد منظره ترسناکی است.

کالین ترن‌بال^{۲۷} در کتاب زیبای **چرخه انسان**^{۲۸} نقل می‌کند که در اواخر دهه ۲۰ زندگی‌اش خسته و کوفته و مبتلا به مالاریا به یک **گوروکولا**^{۲۹} یا مدرسه سنتی هندیان در هیمالیا برای انجام آیین ورودی نوجوانان پسر به مردانگی می‌رسد. شاگردان این مدرسه ۱۴ ساله بودند. از آنجا که خود ترن‌بال هرگز این گذار را انجام نداده بود (او می‌گوید که مدرسه ابتدایی و متوسطه و دانشگاه کمبریج هیچ کدام این کار را برای او نکرده بودند) کار را از اول شروع کرد و در مراسمی

دوره نوجوانی‌اش را در این مدرسه هندی پشت سر گذاشت. لذت و شادی حاصل از این تجربه در تک‌تک صفحات کتاب او هویداست.

بیشتر ما آن‌قدر خوش‌شانس نیستیم که گذارمان به یک مدرسه سنتی در هیمالیا بیفتد. در نتیجه ما باید به آن مبارزه طولانی و دشواری که در همه افسانه‌هایمان به‌صورت نبرد مرد جوان با اژدها ترسیم شده دست بزنیم و با کمترین کمک از جانب آداب و رسوم یا قراردادهای امروزی به مردانگی برسیم.

اشتباه گرفتن مادر و کهن‌الگوی مادر (مادر شما خدا نیست)

به‌راحتی می‌توان مادر خود را این موجود مشخص بشری که ظاهر و قابل‌دیدن است و می‌توان با او سخن خود را مستقیم درمیان گذاشت و در کنارش قرار گرفت – را با کهن‌الگوی مادر یعنی وفور طبیعت و منشأ تمام چیزهای خوب دنیا اشتباه گرفت. کسی که در چنین سردرگمی قرار گرفته باشد همه عمرش را صرف مقایسه هر رویداد و اتفاقی با «کاری که مادر می‌کرد» خواهد کرد. او تصویر مادرش زنده یا مرده – را روی هر تجربه زندگی‌اش می‌گذارد و براساس این معیار نظر می‌دهد و عمل می‌کند. او تا پایان عمر مدام از مادرش نقل‌قول می‌آورد یا از الگوی او در همه زمینه‌ها استفاده می‌کند. مادر معیاری است که او هر ارزشی را با آن می‌سنجد و با این کار گاهی زندگی خود را به هم می‌زند زیرا همسرش در برابر این رفتار ناراحت می‌شود.

کدام زنی است که از شنیدن حرف شوهرش که مادر او یک سیب لذیذتر و بهتر می‌پخته ناراحت نشده باشد؟

اشتباه گرفتن مادر با آنیما (خلاقیات می‌میرد)

اشتباه گرفتن مادر با آنیما مشکلی بسیار جدی است. ابهام و دوگانگی آنیما در زندگی مرد باعث اشتباهات بسیار وی در این حوزه می‌شود.

اگر مردی رابطه خوبی با مادر واقعی‌اش نداشته باشد، به راحتی ممکن است آنیمای خود یعنی آن زنانگی جان‌بخش درونی – را با توقعات و انتظارات مادرش اشتباه بگیرد. مرد تشنه مادر ممکن است تصویر مادرش را روی انواع انتظارات غیرقابل تصور در زندگی‌اش حک کند (و اگر مرد به اندازه کافی از محبت و پرورش مادر بهره‌مند نشده باشد تشنگی او برای مادر تمام عمر با او خواهد بود). مرد تشنه مادر در دانشگاهی که درس می‌خواند، در شرکتی که کار می‌کند، کلیسایی که عبادت می‌کند، حزب سیاسی‌ای که برایش فعالیت می‌کند، کشورش (منظور ما مام میهن است؛ زبان آلمانی تنها زبانی است که تا جایی که من می‌دانم از سرزمین پدری حرف می‌زند)، قایقش (واژه قایق به زبان انگلیسی مؤنث است)، و اصطلاح عام ماده سگ که مرد موقع ناراحت شدن از چیزی به زبان می‌آورد، خودش را با مادر مواجه می‌بیند. این‌ها همان آلودگی تصویر مادرند که می‌توانند تا دورترین گوشه‌های شخصیت مرد رسوخ کنند.

همپوشی مادر با آنیما سبب می‌شود تا مرد در هر کار آرمان‌گرایانه یا هنری که می‌کند در جستجوی مادر شخصی خودش باشد. آنیما همانی که به زندگی مرد معنا و عمق روحی و معنوی می‌بخشد – تنها عنصر مهم لازم برای سعادت و خوشبختی اوست.

اشتباه گرفتن چنین عنصر مهمی در روان مرد با تصویر شخصی مادر به مفهوم عقیم ماندن بخش اعظم توان و قابلیت خلاقه مرد است.

اشتباه گرفتن مادر و زن (عزیزم مرا اشتباه گرفتی)

اشتباه گرفتن مادر و زن چنان در جامعه امروزی متداول است که در تمام دنیا دست‌مایه لطیفه‌ها و کاریکاتورهای بسیار شده است.

بیچاره زنی که در سایه مادرشوهری زندگی می‌کند که پسرش همه را با مادرش مقایسه می‌کند. **زندگی در سایه خود مادرشوهر آن قدر دشوار نیست، ولی زندگی در سایه تصویری که شوهر از مادرش دارد، زن را بیچاره می‌کند.** بسیاری از مردان هرگز واقعاً ازدواج نمی‌کنند، بلکه فقط نسخه جوان‌تر مادرشان را در قالب زن‌شان می‌یابند. اگر زنی بعد از دیدار مادرشوهر به گریه بیفتد، همین امر میزان وابستگی شوهر به مادرش را نشان می‌دهد.

اشتباه گرفتن مادر و دختر (دخترتان را بدبخت نکنید)

مردان به‌ندرت مادرشان را با دخترشان یکی می‌گیرند. کمتر خانهای هست که مرد از دخترش مادری کردن بخواهد، هر چند این امر نادر نیست. اگر زن بمیرد یا خانه را ترک کند، مرد ممکن است از دختر بالغش بخواهد تا برایش مادری کند. در خانه‌های سنتی انگلستان چنانچه مادر بمیرد، از یکی از دختران خواسته می‌شود تا در خانه بماند و از پدر مراقبت کند. **این حکم مرگ دختر است و اگر دختر این بار را به‌دوش بگیرد به معنی نفی کامل زنانگی خودش است.** به

این ترتیب بعید است که او ازدواج کند و فشار زیادی به وی وارد می‌شود تا زندگی‌اش را فدای همپوشی مادر دختر کند.

اشتباه گرفتن مادر و سوفیا (مامانت فقط به مامانه همین)

مادر و سوفیا اغلب اوقات باهم یکی گرفته می‌شوند. مرد به راحتی ممکن است مادرش را تا حد تقدس بالا ببرد و با او مثل سوفیا رفتار کند. در این صورت مادرش معیار و تجسم کل خرد موجود در تمام عمر مرد خواهد بود. این به خصوص در مردانی هویداست که مادرشان زنی بسیار عاقل و قدرتمند است. ایده‌های او، بینش او و سلیقه‌های او بر زندگی مرد حاکم می‌شود و اگر مرد تفکیک لازم بین شخص مادرش و الهه خرد را انجام ندهد، مادرش زندگی او را تحت سلطه خود درخواهد آورد. این وضع اغلب اوقات باعث شادمانی است، اما سازنده نیست زیرا زنانگی خود مرد، امکان ابراز وجود نمی‌یابد. همین‌طور مرد به هیچ زن زنده‌ای در زندگی‌اش اجازه نمی‌دهد که فرصتی برای خلاقیت داشته باشد. همسر مردی که زیرسلطه مادر قرار دارد امکان چندانی برای پرورش زنانگی خویش نمی‌یابد. زیرا که فقط از اعماق چشمه‌های زنانگی خویش است که خلاقیت حقیقی می‌تواند متجلی شود. فقط مردی که در این رابطه روشن و آگاه است می‌تواند به زنش یا هر زن دیگری در نزدیکی خویش اجازه دهد تا خلاق باشد. مادر آگاه می‌تواند به مرد در این مسیر کمک کند اما مرد در نهایت باید مادر را کنار بگذارد تا سرچشمه زنانگی خویش را کشف کند. اگر خدا بخواهد مادر عاقل این موضوع را در رابطه با پسرش می‌داند و به او در راه این گذار کمک می‌کند. بیچاره مردی که مادرش بخواهد تا ابد ملکه زندگی او باشد.

ابهام و آلودگی‌های عقده مادر

تاریک‌ترین ویژگی‌ها در زندگی مردان در رابطه با عقده مادر آن‌ها ظاهر می‌شود؛ هرچند این ویژگی واپس‌گرایانه‌ای که در اعماق دل هر مردی نهفته است، جایگاه خویش را داراست و بیشتر از هر بخش دیگر زندگی درونی مردان باعث دردسر می‌شود. بخش اعظم آنچه که در بحث‌های روانشناسی عادی به‌عنوان عقده مادر مطرح می‌شود و به رابطه مرد با مادرش نسبت داده می‌شود، در واقع همین عقده مادر درونی است. اغلب اوقات مادران به‌خاطر چیزی که در حقیقت به عقده مادر مرد مربوط است، سرزنش می‌شوند. ممکن است مادر مرد به این وجه درونی کمک کرده باشد، اما این وجه درونی هیچ ربطی به مادر واقعی شخصی ندارد. **عقده مادر، گرایش واپس‌گرایانه‌ای در مردان است که می‌خواهد او را به عقب و به مراحل اولیه رشد او که در دامن مادر در امن و امان بسر می‌برد برگرداند.** هیچ چیزی برای مرد خطرناک‌تر از عقده مادر حل نشده نیست. مرد دچار عقده مادر شدید، چندان از صف بی‌خانمان‌ها یا مرکز بازآموزی معتادان دور نیست. حالا بیایید برخی از آلودگی‌های احتمالی عقده مادر حل نشده را بررسی کنیم.

همپوشی عقده مادر و کهن‌الگوی مادر

(مردان شاکی از زندگی)

نمونه‌های مردانی را که از یکی گرفتن عقده مادر و کهن‌الگوی مادر رنج می‌برند همه‌جا می‌توان دید. وقتی سرّ زندگی اساسی مردی به‌خطر می‌افتد یا محدود می‌شود معمولاً به این علت است که عقده مادر او آن خواسته واپس‌گرایانه درون او— بر کهن‌الگوی مادر یا سرچشمه حیات درونش غلبه کرده است. این افراد مدام شکایت می‌کنند که زندگی به آن‌ها جفا کرده یا قسمت‌شان خوب نبوده یا همه چیز علیه‌شان بوده است. **بررسی دقیق نشان می‌دهد که آرزوی آن‌ها**

برای شکست، بر اراده‌شان برای زندگی غلبه داشته است. تلفات عقده مادر بی‌شمار است.

همپوشی عقده مادر و آنیما (لاف زن تا مرد شوی)

یکی گرفتن عقده مادر و آنیما بسیار جدی و کاملاً متداول است. اگر مردی شخصیت مرگبار عقده مادرش را به آنیما فرافکنی کند، هیچ خلاقیت یا نوری در زندگی‌اش ممکن نمی‌شود. آنیمای او -این کیفیت درونی روشن و جان‌بخش - زیر وزنه سنگین اراده‌اش برای عقب‌گرد و بدبینی مفرطش له شده است. در اینجا هم نبرد رهایی‌بخش ازدها تنها راه درمان شخص است.

افسانه‌های بسیاری به انواع زبان‌های زنده هست که در آن‌ها مردی باید دوشیزه زیبایی را از اسارت ازدها نجات دهد تا بتواند در زندگی پیروز شده و همراه دختر تا پایان عمر به‌خوبی و خوشی زندگی کند. یعنی به زبان افسانه گفته می‌شود که مرد باید آنیمای خود را از چنگال عقده مادر آزاد کرده و حق پیشرفت کردن در زندگی را به‌دست بیاورد.

بسیاری از لاف‌زنی‌ها و خودستایی‌های مردان جوان نشانه ظاهری نبرد ناآگاه بین عقده مادر و آنیمای آن‌هاست. وقتی مرد جوانی مجبور است نقش تارزان را ایفا کند و مدام قدرت‌ش یا مهارتش را نشان بدهد، ناخواسته به‌دنیا می‌گوید که گرفتار نبرد ازدهای وحشتناکی برای بازپس گرفتن فردیت^{۳۰} خود از چنگال عقده مادر است. بیشتر این نمایش‌ها ستایش و تحسین دختری زیبا را می‌طلبند که به ساده‌ترین وجه می‌گوید مرد امیدوار است از قلمرو تاریک عقده مادرش فرار کند و انرژی‌اش را به پای آنیما یا همانی که به زندگی‌اش جان می‌دهد و جایگاه درستی در دنیای مردان بالغ می‌بخشد،

بریزد. مبارزه‌ای که درگرفته بر سر خود زندگی است.

بسیاری از رویدادهای ورزشی حاکی از همین نبرد اصلی و اولیه‌اند که مرد می‌خواهد بدین وسیله خودش را نشان دهد. گاو بازی در اسپانیا، فوتبال در آمریکا، تمام مسابقات فوتبال دنیا و همه این‌گونه مسابقات درواقع فرصت‌هایی هستند تا مرد جوان نقش قهرمان را به‌عهده گرفته و با اژدها بجنگد. این‌ها نمادهای چیزی هستند که مردان باید در درون‌شان انجام دهند، اما آن‌ها پیش از دست زدن به نبرد اژدهای خودشان باید نقش تماشاچی را کنار بگذارند.

همپوشی عقده مادر و زن (چرا همسر شما افسرده می‌شود)

وای به حال خانه‌ای که مرد عقده مادر حل نشده‌اش را روی زنش متمرکز کند. زن بیچاره هیچ کاری را نمی‌تواند درست انجام بدهد. او هر قدمی که بخواند بردارد با مانع مواجه می‌شود و باید با بدبینی مفرط و گرایش مخرب و واپس‌گرایانه شوهرش بجنگد. کمتر زنی می‌تواند وزنه مخرب چنین شوهری را تحمل کند و یا باید ازدواجش را رها کند یا غرق یأس و ناامیدی زندگی کند و قربانی اژدهای شوهر شود. اژدهای عقده مادر نه تنها خود مرد بلکه زنان نزدیک به او را هم می‌کشد.

بار دیگر، تنها نبرد قهرمانانه اسطوره‌ای با اژدهاست که می‌تواند مرد را از این سرنوشت تیره‌وتار نجات بدهد.

همپوشی عقده مادر و دختر (تربیت دختران بی‌اعتماد به زندگی)

اشتباه گرفتن عقده مادر با دختر چندان معمول نیست اما اگر در مردی وجود داشته باشد، دخترش با وزنه سنگین بی‌اعتمادی و ترس پدر وارد دوران جوانی می‌شود. نگرش پدر نسبت به هر چیز زنانه‌ای، بخشی از دیدگاه کلی خود دختر نسبت به دنیا می‌شود و امکان دارد دختر زیر فشار بدبینی و منفی‌بافی و نگرش نادرست پدر خرد شود. آدم یاد این گفته انجیل می‌افتد که: «مکافات گناهان مرد تا نسل سوم و چهارم کشیده می‌شود». اگر واژه گناه را برداریم و به‌جایش نگرش نادرست مرد را قرار بدهیم، این عبارت انجیلی برای همیشه صادق است.

همپوشی عقده مادر و سوفیا (معنویت گمشده)

مردی که عقده مادرش لاینحل مانده دسترسی اندکی به سوفیا یا الهه خرد دارد. بدبینی و نگرش مخرب عقده مادر سبب می‌شود تا این دیدگاه عالی و فلسفی از زندگی که گنجینه گرانقدر دوره بعدی زندگی مرد است تیره‌وتار بشود. حتی خود الهه خرد هم نمی‌تواند در برابر اثرات مخرب عقده مادر دوام بیاورد.

همپوشی دوستی و عقده مادر (رابطه مؤثر با زن منتفی است)

به‌راحتی می‌توان گفت که دوستی با زنان در حضور عقده مادر حل نشده غیرممکن است. شادی، خشنودی، رفاقت و

دوستی در فضای مخرب و واپس‌گرایانه عقده مادر هیچ شانس برای ادامه حیات ندارد.

وقتی زن و مردی باهم ملاقات می‌کنند اگر عقده مادر در فضای آنجا حضور داشته باشد می‌توان مرگ امکان رابطه خوب را حس کرد. وقتی دو نفر ملاقات می‌کنند، فقط چند ثانیه طول می‌کشد تا عقده مادر امکان رابطه خوب و درخشان را به طرز وحشتناکی خاموش کند و از بین ببرد. آن وقت این دو نفر به جستجوی راه قابل‌قبولی برای خروج از این ملاقات پرتنش برمی‌آیند.

آنچه که می‌توانست مایه کشف شادمانی دو شخصیت باشد، ظرف مدت کوتاهی توسط عقده مادر نفی می‌شود. دکتر یونگ می‌گوید ضمیر ناخودآگاه آلوده می‌تواند همچون لایه‌ای مه‌مسموم بین دو نفر قرار بگیرد. به این ترتیب تمامی خلاقیت ممکن به سرعت متوقف می‌شود.

ابهامات و آلودگی‌های کهن‌الگوی مادر

با بررسی دقیق کهن‌الگوی مادر چنان روشنی و شادمانی‌ای انسان را فرامی‌گیرد که مشکل می‌توان عیبی در هیچ یک از ترکیبات آن یافت. اما بررسی دقیق نشان می‌دهد که آلودگی‌های این حوزه زندگی نیز به اندازه بقیه حوزه‌ها جدی هستند. کهن‌الگوی مادر به خودی خود طلای ناب است، اما اگر این طلای ناب با عناصر دیگری ترکیب شود که الوهیت کهن‌الگوی مادر را محدود کنند، منفی و ناکارآمد می‌شود.

همپوشی کهن‌الگوی مادر و زن

(چرا گاهی فکر می‌کنم از زنم خسته شده‌ام)

معمولا مردان کهن‌الگوی مادر را به همسرشان تحمیل می‌کنند. اگر زن و شوهر آدم‌های ساده‌ای باشند ازدواج‌شان پابرجا می‌ماند، اما به هر حال این فرافکنی وزنه سنگینی را به زن تحمیل می‌کند. حامل وفور نعمت خدا برای مرد بودن ابدأ کار کوچکی نیست و تحملش جز برای ساده‌ترین آدم‌ها بسیار سخت است. اگر مردی از زنش بخواهد حامل این وفور و غنای زنانگی باشد، معمولا بیش از حد توانش از او توقع دارد و همسر هم نمی‌تواند توقعات او را برآورده کند و به نحوی از زیر این بار می‌گریزد.

هیچ‌کس نمی‌خواهد برای کسی قدیس باشد؛ هر چقدر هم این در آغاز جالب و جذاب به نظر برسد، باری بی‌نهایت سنگین است.

همپوشی کهن‌الگوی مادر و دوستی

(وقتی زنم طبق خواسته‌ام عمل نمی‌کند)

ترکیب کهن‌الگوی مادر و دوستی امکانات فراوانی را عرضه می‌کند.

مردی که بتواند با زنش رابطه دوستی برقرار کند اغلب اوقات بخش اعظم زیبایی کهن‌الگوی مادر را از همسرش دریافت می‌کند. در این رابطه دوستانه در واقع لطف و زیبایی و بینش و بصیرتی بین دو نفر جاری می‌شود که پاداش بزرگی به

همراه دارد. اما حتی در اینجا هم می‌توان گفت در صورتی بهترین نتیجه به‌دست می‌آید که فرد از دو سطح موجود ارتباط آگاه باشد.

هند نمونه‌های بسیاری از ترکیب این توانایی‌ها عرضه می‌کند. لطیف‌ترین دوستی‌ها بین مرد و زن مسن‌تر وجود دارد. ظاهراً عقده مادر در هند چندان قوی نیست و در نتیجه برقراری رابطه مادرانه سازنده‌تر ممکن می‌شود. در هند، مردان در دوران کودکی بیشتر از هر فرهنگ دیگری از محبت مادر بهره‌مند می‌شوند و با حداقل منفی‌بافی از جانب عقده مادر به دوران بلوغ و بزرگسالی می‌رسند.

از آنجا که مرد هندی نسبت به مردان فرهنگ غربی ما رابطه راحت‌تری با کهن‌الگوی مادر دارد، اغلب اوقات زنی در محیط دوروبرش هست که نقش کهن‌الگوی مادر را برای او ایفا می‌کند. مرد از اینجا قدرت و الهام عظیمی می‌گیرد. او اغلب اوقات این زن را **مادر** می‌خواند و محیط هند هم بیشترین حمایت را از این رابطه به‌عمل می‌آورد.

ابهامات و آلودگی‌های آنیما

به لحاظ سنتی، مرد یک ماه (موسوم به ماه‌عسل چون یک ماه تمام شیرینی به‌همراه دارد) در اوج سعادت با زنش زندگی می‌کند و بعد واقعیت چهره‌اش را نشان می‌دهد و مرد به‌تدریج کشف می‌کند که زنش آنیمای او نیست و همه انتظارات او از یک زن را برآورده نمی‌کند.

کشف اینکه زن آدم، آنیمای آدم نیست (در واقع ممکن است مرد دقیقاً با نقطه مقابل انتظارات خودش ازدواج کرده

باشد!) نقطه آغاز رابطه است. همه چیزهای گذشته فراقنی بوده است، مگر اینکه زن و مرد به طور غیرمعمولی از هنر ظریف رابطه آگاه باشند.

همپوشی آنیما و زن

(وقتی زن ناتوان از برآورده کردن انتظارات مرد است)

اشتباه گرفتن زن خود با آنیما و انتظاراتی که از آنیما می رود خطای متداول دنیای ماست. کدام زنی است که به شوهرش نگفته باشد که یک انسان واقعی است نه تجسم انتظارات او؟

بخش زیادی از طغیان زنان قرن بیستم همین خودداری غریزی آنها از حامل آنیمای مرد بودن است. آزادی انسان بودن نه حامل انتظارات مرد از زن بودن – یکی از آزادی های بزرگ عصر ماست. در نتیجه این امر مرد می تواند یاد بگیرد که وجه زنانه خودش را حمل کند و مسئولیت درونی اش را بپذیرد. آن گاه می تواند زن را همان مخلوق شگفت انگیزی ببیند که هست.^{۳۱}

همپوشی آنیما و دختر (نابود کردن دختر)

ترکیب آنیما و دختر چنان ترکیب انفجاری ای است که تا همین اواخر کمتر درباره اش حرف زده شده است. وقتی تابو^{۳۲} برداشته شد، خیل عظیمی از زنان از آزار جسمی و روانی توسط پدرشان در دوران کودکی خود سخن گفتند. آنیمای مرد

به خصوص در مورد غربی‌ها با همپوشی مرسوم آن با قلمرو جنسی – مطلقاً نباید به دختر او فرافکنی شود. **هیچ چیزی به اندازه نگاه آنیمایی پدر به دختر نمی‌تواند دختر را نابود کند؛** نگاهی که اگر علنی باشد جنایت‌بار و اگر نامحسوس و غیرعلنی باشد زیان‌بار است. اگر دختر جوانی نگرش‌های مربوط به رابطه جنسی نزدیک را از پدرش یاد بگیرد از داشتن تصویر درست پدرانۀ محروم شده و با شیوۀ ای از زندگی مبتنی بر زنای محارم آشنا می‌شود که به طرز وحشتناکی زیان‌بار است.

اما تعداد زنانی که از سوی پدرشان مورد سوءاستفاده جنسی قرار گرفتند چقدر است؟ تعدادشان وحشتناک است و از عدم تفکیک وجوه زنانه مرد در جامعه ما سخن می‌گوید. هیچ مردی که کمترین درک را از عناصر زنانه متعدد وجودش داشته باشد آنیما را به دخترش فرافکنی نمی‌کند. اما چنین درکی نادر است و آمار موجود در رابطه با آزار و اذیت کودکان نیز این را نشان می‌دهد. بین تمام اشتباهاتی که انسان می‌تواند مرتکب شود این از همه بدتر است.

همپوشی آنیما و دوستی (نامزد از دست رفته)

دوستی زن و مرد یکی از بهترین و پاداش‌دهنده‌ترین دوستی‌هایی است که ما می‌توانیم داشته باشیم. رابطه ملایم، محترم و هوشمندانه بین این دو بهترین عناصر وجود هر کدامشان را عیان می‌کند. آن‌گاه همزیستی، تعاون روحی و معنوی‌ای به عمق رابطه فیزیکی بالقوه آن‌ها امکان‌پذیر می‌شود. **اما معمولاً مرد با وارد کردن آنیمای خودش به رابطه و تبدیل آن به اظهار عشق، امکان دوستی با زن را نابود می‌کند.**

هر زنی که به مرد به عنوان دوست بالقوه نگاه کند این ترس را هم دارد که رابطه شان به رابطه جنسی یا تجاوز بینجامد. او از ارائه بهترین عناصر زنانه اش در دوستی جدید می ترسد زیرا زبان و آداب و رسوم ما در زمینه تفکیک عناصر متعدد زنانه ای که مرد در وجودش دارد، ناکافی است. آیا مرد هوس باز است؟ اظهار عشق می کند؟ سلطه جویی می کند؟ یا می تواند دوستی باشد که به زن احساس امنیت ببخشد؟ اگر زن بداند که مرد در مورد توانایی های خودش روشن است و آن ها را به خوبی دسته بندی کرده خیالش راحت می شود. اما در فرهنگ ما چنان گیجی و سردرگمی هست که زن نمی داند چه انتظاری از مرد داشته باشد.

ابهامات و آلودگی های زن

همپوشی زن و دختر (بابا من دخترتم نه زنت)

نقش زن و دختر هم همان ابهامات نقش آنیما و دختر را دارد فقط از آنجا که این واقعیت راحت تر بیرونی می شود وضعیت بدتر است. یکی از قوی ترین تابوهای همه جوامع این است که مردی زنش را دخترش به حساب بیاورد. همان طور که پیش از این ذکر شد، حاصل این ابهام و آلودگی نقش ها نابودی ناگزیر شخص است.

همپوشی زن و سوفیا (سازنده مرد)

همپوشی زن و سوفیا به ندرت اتفاق می افتد اما نمونه های معدود آن نشان می دهد که همپوشی خجسته ای است. زن و شوهر گاهی در زمینه کاری، پژوهشی یا پروژه ای خلاق در سال های بعدی زندگی مشترکشان با هم همکاری می کنند.

خانم و آقای دورانت^{۳۳} با نگارش کتاب تاریخ تمدن، اثر بزرگ و عمیقی را به دنیا عرضه کردند. این اثر محصول کار تیمی یک زن و شوهر در قلمرو خرد بود. با این حال امیدواریم آنها آن قدر آگاه بوده باشند که از مسائل منفی این همپوشی اجتناب کرده باشند.

همپوشی زن و دوست (نابترین دستاورد رابطه بشری)

همپوشی زن و دوست می‌تواند به دوستی بسیار خلاقى بینجامد. برخی از آثار و کارهای خلاق بسیار زیبا حاصل این همپوشی است که معمولاً در سال‌های آخر عمر ایجاد شده است یا این همپوشی ممکن است صرفاً به صورت رفاقت بین زن و شوهر ظاهر شود. این رفاقت یکی از عالی‌ترین و ناب‌ترین دستاوردهای رابطه بشری است.

اگر بگوییم زن و شوهری پس از گذراندن مراحل اولیه زندگی مشترکشان به دوستی و رفاقت با هم رسیده‌اند تعریف از آنها کرده‌ایم. ادوارد کارپنتر^{۳۴} گفته است که یکی از عالی‌ترین شکل‌های رابطه، رابطه‌ای است که زن و شوهر بتوانند از علاقه‌شان به شخص دیگری باهم حرف بزنند. در واقع این اوج دوستی است.

نتیجه گیری

ما سطوح متعدد زنانگی ای را که مرد در طول عمر خویش تجربه می کند تا حدی بررسی کرده ایم. این بررسی همیشه برای مرد حیرت انگیز است، زیرا او به قدرت عناصر زنانه درونی ای را که حمل می کند می فهمد. تفکیک اشکال زنانه بیرونی ای که زندگی اش را غنی می کنند مثل مادر، زن، خواهر و دختر- برای بیشتر مردان به بهای سنگینی تمام می شود. با این حال وقتی او این اشکال درونی را کشف می کند خود را کاملاً در قلمرو جدیدی می یابد. اشکالی که به قدری به او نزدیک اند که به سختی می تواند آن ها را درک کند. صحبت کردن با مرد در رابطه زنانگی درونش و توصیف آن به عنوان راهنمای او در دنیای درونی شعر، هنر یا الهامی که گاه در او برانگیخته می شود یا به شکل تحریف شده ای یعنی بداخلاقی و یأس و ناامیدی، همه این ها برای بیشتر مردان عجیب و غریب است و زبان جدیدی به شمار می رود.

علامت آگاهی در این حوزه، **تفکیک** است. تفکیک کردن یعنی توانایی مهمی که مرد را قادر می سازد تا خصایص متعدد زنانه را ببیند و آن ها را از هم تشخیص بدهد. اشکال زنانه ای که به خوبی از هم تفکیک شده باشند به اوج خاصیت شان می رسند. مردی که آماده تلاش در جهت کسب وضوح بیشتر باشد با جهانی زرین از احساس و الهام روبه رو می شود.

این وظیفه قهرمانانه امروز ماست. شوالیه های قدیم کلاه خود به سر می گذاشتند و زره به تن می کردند و شمشیر و نیزه به دست می رفتند تا دنیای «بیرون» را فتح کنند. قهرمان امروزی با وفور امکانات به شکلی جدید روبه روست. یعنی

رشته گیج‌کننده عناصر زنانه درونی که باید نجاتشان دهد، پرورششان دهد، نازشان را بکشد و از آنها حمایت کند. این امر مستلزم زبانی جدید و ابزاری کاملاً جدید و بینش‌هایی جدید است تا به کمک آنها مرد بتواند راهش را در دنیای امروزی پیدا کند و پیش برود.

گاوین^{۳۵} به آرتور شاه گفت: «ما همه چیز را با نیزه به‌دست آوردیم و همه چیز را با شمشیر از دست دادیم». این امر امروز هم به اندازه دنیای شوالیه‌گری نیاکان پرافتخار ما صحت دارد. نیزه نماد تفکیک و تمایزگذاری است، یعنی همان هنر ظریف جداسازی و روشن‌سازی؛ شمشیر همان عنصر ناشیانه مردانه‌ای است که با زور راهش را از میان موانع باز می‌کند. **در شخصیت امروزی ما شمشیر بیش از حد و نیزه کمتر از حدی هست که باید باشد.** چنانچه مرد امروزی بخواهد بار دیگر قهرمانانه بجنگد، در قلمرو روابط و در بین عناصر زنانه درونی است که نقش جدید خویش را خواهد یافت.

همان‌طور که گوته در انتهای شاهکار خویش، **فاوست**، نوشته: **«زنانگی ابدی** ما را به پیش می‌راند».

یادداشت‌ها

[←۱]

خداوند حضرت حوّا را از پهلوی حضرت آدم به دنیا آورد. بی‌تردید با خواندن این جمله درمی‌یابیم که زنانگی و مردانگی یک ترکیب واحد بوده است و انسان کامل کسی است که هردو نیمه را زندگی نماید.

[←۲]

Abstract

[←۳]

ab

[←۴]

Strahere

کسانی که به مراقبت از ما می‌پردازند همانند مادر ما هستند مانند مادر بزرگ، دایه، مربی مهد در مهدکودک، و یا نهادهایی همچون دولت و حاکمیت که در سطح بزرگ آن وظیفه مراقبت از ما را به‌عهده می‌گیرند. – ناشر.

رجوع کنید به کتاب مؤلف با عنوان او (مرد): درک روانشناسی وجه مذکر، نسخه اصلاح شده (نیویورک، انتشارات هارپر اند رو، ۱۹۸۹)، که وقایع شمار زندگی مرد جوانی است که خود را از عقده مادرش آزاد می‌کند. ترجمه فارسی این کتاب توسط انتشارات بنیاد فرهنگ زندگی منتشر شده است.

شما هم از خود بپرسید آیا روش زندگی‌ای که تاکنون داشته‌اید را دوست دارید؟ آیا کاری را که اکنون انجام می‌دهید دوست دارید؟ به شما توصیه می‌کنیم با خود و ندای درونتان صریح باشید. شاید انتخاب‌هایی را در زندگی کرده‌اید که دیگران را مقصر آن جلوه می‌دهید. اگر آنچه دارید خواسته روحی شما نیست برای آن کاری نکنید. – ناشر.

در فرهنگ ما برای انجام کارهای بزرگ به این ضرب‌المثل اشاره می‌شود: «کار هر خر نیست خرمن کوفتن، گاو نر می‌خواهد و مرد کهن» - م.

[۹←]

ballman، نصف این واژه یعنی bull به معنی گاونر و نیم دیگر یعنی man به معنی مرد است.

[۱۰←]

رجوع کنید به کتاب مؤلف به‌نام زنانگی گمشده و دوباره احیا شده، (نیویورک، هارپرکالینز، ۱۹۹۰). در این کتاب اسطوره‌ها و افسانه‌های شرقی و غربی باهم مقایسه شده است. ترجمه فارسی این کتاب توسط انتشارات بنیاد فرهنگ زندگی منتشر خواهد شد.

[۱۱←]

ریچارد موریس باک، آگاهی کیهانی، (نیویورک، انتشارات داتون (Dutton)، ۱۹۶۹).

[۱۲←]

تقابل بین مرگ و زندگی یک تعامل بی‌پایان است و عقده مادر یا مرگ همیشه در نبرد با کهن‌الگوی مادر یا زندگی است

و این جنگ واقعی اژدهاست. در این جنگ جوان یا نسخه اول زندگی خود را می‌سازد یا دچار افسردگی می‌شود. جوان می‌پندارد که مردانگی خود را باید با موهبت‌های بزرگ در بیرون به‌دست آورد و تلاش می‌کند تا دستاورد داشته باشد.

اگر این نبرد با نبرد و جنگ اژدهای درون، اشتباه گرفته شود، راه به خطا رفته است و هیچ برد بیرونی نمی‌تواند جایگزین جنگ درونی با اژدها شود. باید این نکته را در نظر داشت که نباید تمام انرژی روانی به دنیای بیرون ریخته شود و از دنیای درون غافل بمانیم.

اگر این کار صورت بگیرد. تمام بخش‌های بریده شده و توجه نشده در میانسالی انتقام می‌گیرند و در شرایط حادثراختلالاتی در روان توسط آنیما ایجاد می‌شود. پس در میانسالی با خلأ افسردگی و تهی بودن معنا مواجه می‌شوند. — ناشر.

[←۱۳]

سایه به مفهوم بخشی از وجود ماست که علاقه‌ای به دیدن آن نداریم مثلاً ما هیچ علاقه‌ای نداریم بدانیم در برخی مواقع حسادت می‌کنیم، فریبکاری می‌کنیم و... برای درک بیشتر مفهوم سایه به کتاب‌هایی که توسط انتشارات بنیاد فرهنگ زندگی در این باره منتشر شده است مراجعه کنید.

[←۱۴]

به کتاب مؤلف با عنوان تحول: درک سه سطح آگاهی مردان (سان فرانسیسکو: انتشارات هارپرسانفرانسیسکو، ۱۹۹۱) رجوع کنید. آنجا این استفاده عقده مادر به تفصیل شرح داده شده است. ترجمه فارسی این کتاب توسط انتشارات بنیاد فرهنگ زندگی چاپ خواهد شد.

[←۱۵]

رجوع کنید به کتاب مؤلف به نام او [مرد] که شرح مفصل‌تر این روند را ارائه می‌کند.

[←۱۶]

برای شرح مفصل این رؤیای جالب رجوع کنید به کتاب مؤلف به نام کار درونی: استفاده از رؤیایها و تجسم خلاق برای رشد شخصی، (سان فرانسیسکو: هارپر اند رو، ۱۹۸۶). ترجمه فارسی این کتاب توسط انتشارات بنیاد فرهنگ زندگی منتشر خواهد شد.

[←۱۷]

ناخودآگاه جمعی عمیق‌ترین لایه ناخودآگاه است. در این بخش از وجود بی‌نهایت مفهومی وجود دارد و هر آنچه بشر از ابتدای پیدایش تجربه کرده است به نوعی در آن نقش داشته است. می‌توان به‌طور خلاصه آن را میراث کلیه ابناء بشر دانست.

فردریش نیچه، من و خواهرم، (نیویورک، انتشارات آموک، ۱۹۹۰)

زبری و خشونت در برخی مردان به این دلیل است که تصور می‌کنند با این کار می‌توانند مردانگی خود را به اثبات برسانند و تأیید بگیرند. مرد در مقابل خطر از دست دادن تأیید بسیار آسیب‌پذیر است. یک اشاره کوچک منفی از طرف بانویش کافی است تا پیروزی او به عزت‌تبدیل شود، یا مقایسه با دیگر مردان یا مواجهه با یک بی‌تفاوتی دنیای او را به هم می‌ریزد. ناشر.

گوش کردن خود هنر است و نیاز به آموزش دارد. داشتن دو گوش و یک زبان علامت این است که دو برابر گوش کن و یک برابر حرف بزن. برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه می‌توانید به کتاب ازدواج، رنج مقدس؛ (تنها راه پایداری زندگی زناشویی) که توسط انتشارات بنیاد فرهنگ زندگی منتشر شده است همسران را برای داشتن ارتباطی عمیق و سازنده با یکدیگر مهیا می‌سازد.

بخش مردانه درون زنان را آنیموس می‌نامند. اقتدار، نظم، امنیت، آینده‌نگری، و... از نمادهای آنیموس است. – ناشر.

[←۲۲]

برای شرح دقیق این مطلب رجوع کنید به کتاب مؤلف با عنوان درک روانشناسی عشق رمانتیک، (سانفرانسیسکو: انتشارات هارپراندر، ۱۹۸۳). ترجمه فارسی این کتاب توسط انتشارات بنیاد فرهنگ زندگی منتشر خواهد شد.

[←۲۳]

این یک کتاب داستان بدوی آفریقایی است؛ در آفریقا آنیمای آسمانی و کهن‌الگوی مادر اغلب اوقات از یکدیگر قابل تشخیص نیستند.

[←۲۴]

نیگرو یعنی سیاه، آلبو یعنی سفید، روبو یعنی سرخ. این‌ها واژه‌هایی است که در قرون وسطی استفاده می‌شده است.

[←۲۵]

زئوس از اسطوره‌های یونانی مرد است که کمترین بخش آنیمایی را در وجود خود دارد. او در المپ، کوهی که همه اسطوره‌های یونان در آن ساکن هستند فرمانروایی دارد.

[←۲۶]

این نقل قول را مدیون گرترودمولر نلسون هستم.

[←۲۷]

Colin Turnbull

[←۲۸]

چرخه انسان چاپ انتشارات سایمون اند شوستر، ۱۹۸۳.

[←۲۹]

Gurukula

[←۳۰]

فردیت در روانشناسی تحلیلی به مفهوم رسیدن به جایگاهی است که فرد برای آن خلق شده است.

[←۳۱]

رجوع کنید به کتاب مؤلف با عنوان «ما» که نقش آنیما در فرهنگ غربی ما را بیشتر بحث کرده است. این کتاب توسط انتشارات بنیاد فرهنگ زندگی منتشر خواهد شد.

[←۳۲]

کمبودها

[←۳۳]

Durants

[←۳۴]

Edward Carpenter

[←۳۵]

Gawain



امروز مردان ما جاده و مسیر خود را گم کرده‌اند. مردانی هستند که مادرانشان برایشان مقدس شده، دائماً در قیاس مادر و زن خود زنان خویش را عذاب می‌دهند، مردانی هستند که چنان شیفته زن خود می‌شوند که با مادرانشان فاصله عمیقی پیدا می‌کنند. مردانی هستند که به محض یک اتفاق ناگوار ترجیح می‌دهند از صحنه زندگی کنار بکشند یا اصلاً کارهایی می‌کنند که مسئولیت کمتری از آنان خواسته شود و رشد زندگی‌شان را اینگونه متوقف کرده‌اند. مردانی هستند که به دلیل آنکه هنوز مرد نشده‌اند با لاف زنی یا انجام حرکات نامعقول و بعضاً خطرناک سعی در اثبات مرد بودن خود دارند.

مردانی هستند که هنوز نمی‌دانند از زن خود چقدر باید انتظار داشته باشند، مردانی هستند که تنش‌های سختی با مادرشان دارند چون هنوز نمی‌دانند نقش مادر در زندگی آن‌ها چیست، مردانی هم هستند که اگر اجازه یا بند شاید از زن خود جدا شوند تا به مطلوب خویش دست یابند ولی واقعیت این است که هنوز نمی‌دانند از زن زندگی خود چه می‌خواهند!

این عاقبت کسانی است که از نظر جنسیتی تر هستند ولی هنوز مرد نشده‌اند. این مردان هنوز با بعضی زنده درون خود که آن‌ها را به هویت مردانگی و مرد ایده‌آل شدن نزدیک می‌کند فاصله دارند. مردان باید بازده عنصر زنانه این کتاب را به تفکیک بشناسند تا بتوانند از زندگی خود احساس رضایت کنند و اگر به مجبور به نوشیدن سم‌هایی مهلکی می‌شوند که زندگی آن‌ها را برای همیشه دچار اختلال می‌کند.

سید سهیل رضایی

رئیس هیات مدیره بنیاد فرهنگ زندگی

انتشارات
بنیاد فرهنگ زندگی

وابسته به مؤسسه بنیاد فرهنگ زندگی بالنده

www.bonyadonline.ir
E-mail: info@bonyadonline.ir

